

# زرتشت و دین ایرانی

زرتشت: اکم اَکَه یی، وَنگوهِم اَشِم  
نیکوکاران نیکی بینند، بدکاران رنج<sup>۱</sup>

## ظهور زرتشت

به دنبال اوجگیری ستیزهای جماعات قبایلی آریان، و زمانی که کاوےها در همه جا با هم در جدال برای تشکیل اتحادیه‌های بزرگ بودند و آرامش و امنیت از جوامع آریایی سلب شده بود زرت اُشتر پسر پوروش اَسپه از خاندان اسپیتامه<sup>۲</sup> به عنوان پیام آور صلح و آرامش، و ستیزنده لفظی با افزون خواهیهای امیران گسترش طلب و سواری خواهیهای متولیان دین، ظهور کرد و پرچم مبارزه لفظی با کردارهای این دو طبقه را برافراشت.

«زرت اُشتر» به معنای شتر زرین است. شتر در خاستگاه زرتشت - یعنی خوارزم و بیابانهای آسیای میانه - جانوری بسیار سودمند به شمار می‌رفت، زیرا سواری بود، بارکش بود، شیر برای تغذیه می‌داد، از گوشتش تغذیه می‌شد، از پشمش پوشاک و چادر ساخته می‌شد، و از چرمش فرش و سپر و تخت کفش و ابزار می‌ساختند. به این علتها برای شتر ارج و منزلتی قائل بودند، و برای فرزندان نشان نام شتر را با پسوند های زیبا برمی‌گزیدند، و یکی از این نامها که زرت اُشتر بود را پوروش اَسپه (اسپ ابرش) برای نوزاد خویش برگزید. اهمیت شتر در منطقه زادگاه و پرورشگاه زرتشت را چندین سده پس از او نیز در نگاره‌های تخت جمشید می‌بینیم که مردم باختریه و خوارزم ارجمندترین هدایای سرزمینشان که شتر است را برای تقدیم به پیشگاه داریوش بزرگ آورده‌اند. اسپ نیز چون یک حیوان سودمند بود نام فرزندان نشان را به آن پیوند می‌زدند. نامهایی که با «اسپ» در پیوندند (ویشت اَسپه، اورونت اَسپه، جام اَسپه، کرش اَسپه، گشن اَسپه، تخم اَسپاد، اَسپه کایه، پرخش اَسپ، اَسپ چنه)، همه منسوب به اسپ‌اند. برای گاو نیز آریان احترام خاصی قائل بودند، زیرا هم شیر می‌داد هم زمین را شخم می‌زد هم بار می‌برد هم از گوشتش تغذیه می‌کردند هم از چرمش پوشاک و کفش و فرش می‌ساختند. از این رو برای انتخاب نام فرزندان نشان انتساب به گاو نیز خجسته تلقی می‌کردند، و ما در ایران به نامهایی برمی‌خوریم که با نام گاو پیوند خورده است؛

از این جمله است گاؤماته، گاؤبروو، گاؤدرز، هوگاؤو.<sup>۲</sup> انتساب نام نوزادان به جانور یک رسم معمولی در میان عموم اقوام جهان بوده است. در عربی نامهای اسد (شیر)، و فهد (یوزپلنگ) و شاهین بسیار است. کلب (سگ) نیای بزرگ یکی از قبایل معروف عرب بوده و قبیله به همین نام خوانده شد و به همین نام قرن‌ها به زندگی ادامه داد و کسی که عضو این قبیله بود را «کلبی» (منسوب به قبیله کلب) می‌گفتند. ثعلبه (ماده روباه) نام نیای یکی دیگر از قبایل عرب بوده، و قبیله را «بنی ثعلبه» می‌گفتند. نیای یکی دیگر از قبیله‌های «یربوع» نام داشته یعنی موشِ دوپای صحرائی؛ و قبیله را «بنی یربوع» می‌نامیدند. در جوامع غربی تا امروز نام‌هایی که از نام جانوران گرفته شده بسیار است. برای نوزادان دختر نیز در ایران نام‌های جانوران و پرندگان و گل‌ها معمول بوده و بسیاری از آنها تا همین امروز نیز معمول است. بسیاری از نام‌های ایرانیان نیز در پیوند با طبیعت بود: گواته (نسیم) که پس از اسلام قباد تلفظ شد، کور و هوش (رودخانه پربرت) که ما کوروش می‌گوئیم، سهرآب (آب زر/ طلای مذاب) که در گرگان و مازندران سُرخاب می‌گفتند از این جمله‌اند.

وقتی مجموعه‌ئی از این نام‌ها را در کنار یکدیگر بگذاریم، دیگر دیدن اینکه نام زرتشت با شتر پیوند دارد هیچ شگفتی‌ئی را برای ما ایجاد نمی‌کند، و به راحتی می‌توانیم بپذیریم که زرت او شتره به معنای شتر زرین است و معنای دیگری ندارد، و لازم نیست که -همچون استادان پورداوود و آذرگشسپ- گمان کنیم که چنین نامی نمی‌تواند برازنده پیامبر بزرگ ایرانیان باشد، و بیهوده به تلاش افتیم که معنای تقدس آمیزی برایش بیابیم یا بتراشیم. زرتشت مردی بوده از بطن مردم منطقه خویش، و نامی داشته معمولی شبیه همه نام‌های مردم منطقه‌اش. دیاکونوف درباره نام زرتشت نظری درخور توجه دارد، و می‌گوید که نام زرتشت بهترین گواه این حقیقت است که او یک شخصیت تاریخی است نه افسانه‌یی؛ زیرا اگر جز این می‌بود می‌بایست که پیروان آئین زرتشت برایش نام مقدسی تعیین می‌کردند. مثلاً مؤسس آئین مسیح که یک شخصیت اسطوره‌یی است نامش [ایشوع مَسیح] نیز متناسب با شخصیتش اسطوره‌یی است. و می‌افزاید که نام زرتشت از نام‌های عادی و متداول ایرانی آن زمان بوده، و این خود می‌رساند که صاحب نام واقعاً در تاریخ وجود داشته است. اگر وجود وی تخیلی می‌بود نامش را هم به احتمال قوی از میان واژگان دینی یا کلماتی که مظهریت دینی داشته تعیین می‌کردند.<sup>۴</sup>

آن‌گونه که در اوستا آمده است، زرتشت در سنین ۳۰ سالگی نهضت تبلیغیش را آغاز کرد و نزدیک به ۱۵ سال به فعالیت مداوم و پرکارانه پرداخت. ولی بیشینه مردم منطقه زیر

تأثیر تلقینهای رهبران سنتی بودند، و هیچ‌کدام از سران قبایل به‌او توجهی نشان نمی‌داد. به‌بیان دیگر، منطقهٔ فعالیت او درگیر تلاشهای تمدنی، یعنی درگیر درد زایمان یک تمدن نوین بود، و تلاش کاویان در راه تشکیل اتحادیهٔ قبایلی و ادغام قبایل اطراف در جریان بود. زرتشت از این امر در رنج بود که چرا عوام نادان فریب این رهبران را می‌خورند و در پشت سر آنها به‌جنگ انسانها می‌روند. او در یکی از سروده‌هایش به‌درگاه پروردگار شکایت می‌کند که مردم به‌او توجه نمی‌نمایند، و فقط شمار اندکی از گوشه‌های شنا و دل‌های حق‌پرست به‌او گوش فرامی‌دهند و بیشینهٔ مردم از او روگردان و در کنار کاویان مردم فریب‌اند. او خودش را در این سروده به‌چوپانی تشبیه کرده است که اندک‌شماری گوسفند در اطاعت دارد؛ و می‌گوید که رمه‌های بزرگ در اطاعت کاویان تبهکارند.<sup>۵</sup> و در جای دیگر یادآور می‌شود که پیروان دروغ با نیروی بسیاری که دارند مردم را گمراه کرده و جهان را به‌فساد کشانده‌اند، با نیکان مخالفت می‌ورزند و مانع نیکوکاری می‌شوند و بدکاری را گسترش می‌دهند، فریبکاریهای آنها است که سبب شده تا مردم نتوانند راه درست را از نادرست تشخیص دهند، و فریبکاریهای آنها است که مانع نیکوکاری شده است. گرهماها و کرپن‌ها با هیاهو به‌دنبال دروغ می‌دوند و روح هستی را از ستم خویش به‌فریاد درآورده‌اند.<sup>۶</sup>

زرتشت با آگاهی از اینکه مأموریت اصلاح جامعه به‌او سپرده شده و بار مسئولیت ستیز با ناامنی و برادرکشی و تجاوز و تعدی بر دوش او نهاده شده است از *وهُومِنَه* (نیت خیر/ اندیشهٔ نیک) یاری می‌طلبد که بتواند بار سنگینی که برای هدایت مردم جهان بر دوش خود نهاده است را به‌شایستگی تحمل کند و وظیفه‌اش را به آن‌گونه که مورد خشنودی *وهُومِنَه* است به‌وسیلهٔ اندرز و موعظه و تعلیم به‌سرانجام برساند.<sup>۷</sup>

این سخنها توجه همهٔ اوستاشناسان غربی را به‌خود جلب کرده است؛ زیرا زرتشت در اینجا به درون و ضمیر خودش مراجعه کرده از ضمیر نیک‌اندیش و خوش‌نیت خودش یاری می‌طلبد. این سروده خبر از یک درک عرفانی ژرف می‌دهد که زرتشت در آغاز راه خویش به آن دست یافته بوده است. بعلاوه، خوش‌بینی شدید او نسبت به انسانها را نشان می‌دهد که عقیده داشته یک دردشناس آگاه خواهد توانست مردم را با اندرز و موعظه به‌راه شایسته رهنمون شود بدون آنکه نیازی به زور و جبر و اتکاء به نیروی ارباب باشد. او می‌خواست که پیام خویش را با زبان و نه با شمشیر به انسانها برساند؛ و به‌همین سبب سخنانش را با چنان بیان شیرین و فصیح و بلیغی به‌نظم کشید که اعجاب اوستاشناسان غربی را برانگیخته است؛ و از اینکه مردی توانسته باشد در آن ادوار دور تاریخ سخنانی با چنان مایهٔ ژرف و پربار ادبی

و عرفانی بسراید به شگفتی درآمده‌اند.

برخلاف انبیای قوم سامی که شخصیتشان در روایت‌های پیروانشان در هاله‌ی قداست و نور و لفافه‌ی معجزات افسانه‌یی پیچانده شده که از آنها ذات‌های مافوق بشری ساخته است، زرتشت و زندگی‌اش در روایت‌های کهن به صورت کاملاً معمولی به تصویر کشیده شده است. او انسانی آگاه و دردشناس است که هدفِ خوشبخت کردن بشریت را دارد، و در این راه تلاش می‌کند. بعدها در نیمه‌های دوران ساسانی مغان آذربایجان افسانه‌هایی از معجزات و کشف و کرامات و خارق عادات درباره‌ی زرتشت ساختند، ولی این افسانه‌ها هیچ کدامشان اصالت ندارد، و حدود ۱۵ سده پس از زرتشت توسط مغان آذربایجانی به تقلید از افسانه‌های پیروان انبیای سامی ساخته و پرداخته شده است.

فلسفه‌ی بعثت زرتشت را خود او در یکی از سروده‌هایش چنین بیان کرده است:

وقتی به سبب رفتار ناشایست دیواپرستان مردم فریب‌ستم و رنج و فساد در جهان گسترده شد و مردم فریب دیوها را خوردند و به بدکاری گرویدند، گئوش ارون (روح هستی/ جهان معنویت) دست استغاثه به درگاه پروردگار بلند کرد و از بی‌یاوری و بی‌رهبری و بی‌حامی بودن خویش گله کرد و از پروردگار استدعا نمود که کسی را بفرستد تا مردم و جهان را از دست دیوها برهاند و رنج و فساد را از جهان براندازد. پروردگار به ارته که منش راستکرداری و عدل و داد بود فرمود تا یکی از مردم پاکدامن و نیکوکردار را از صفت عدالت و راستی برخوردار کرده به او یاری کند تا با دروغ‌پرستان و خشم‌آوران و ستم‌پیشگان به مبارزه برخیزد. ارته گفت که چنین مأموریتی باید به کسی سپرده شود که نیرومند و باعظوف و مردم‌دوست و بی‌آزار باشد، تا مردم نیک‌اندیش با او همراهی کنند و در پشت سر او با تبهاران به مبارزه برخیزند. پروردگار گفت که یکی از بندگان پارسا و نیک‌اندیش را برای انجام این مأموریت برگزیده است و او زرت اشر پسر اسپیتامه است. گئوش ارون و ارته (روح هستی و عدالت) از شنیدن این سخن شاد شدند و با پروردگار عهد کردند که با همه توان خویش به پاکان و نیکوکاران یاری داده از آنها حمایت کنند. چونکه زرتشت مردی تنها و بی‌یاور و کم‌توان بود، به وهومنه و خشتَر (منش نیکوکاری و منش قدرت دادگرانه) فرمان شد که زرتشت را از نیروی خویش بهره‌ور سازند و او را در راه انجام مأموریتش یاری دهند. برای اینکه سخنان زرتشت در میان مردم نیک‌اندیش مقبولیت یابد، پروردگار به او یک بیان شیرین عطا کرد تا بتواند دل‌های مردم را به شنیدن رهنمودهایش جلب کند.<sup>۸</sup>

اینها را خود زرتشت در گاته بیان داشته است. او در جای دیگر درباره‌ی آغاز فعالیت

تبلیغی خویش چنین سروده است:

وهُومَنَهْ به نزد آمد و از من پرسید: «تو کیستی و چه وابستگی ئی داری؟ اگر از تو پرسند که چه گونه خود را معرفی خواهی کرد چه پاسخی داری که بدهی؟» گفتم: «من ام زرتشت، دشمن واقعی دروغ با همهٔ توانم، و یاور نیرومند راستی»...  
وهُومَنَهْ به نزد آمد و از من پرسید: «اراده و خواسته‌ات چیست و می خواهی چه کنی؟» [گفتم:] «در پرتو نوری که تو در اختیار من نهاده‌ای تا توان دارم خود را متعلق به راستی خواهم شمرد. و از تو می خواهم که مرا به شایستگی راهنمایی کنی تا راستی و درستی را آموزش دهم».<sup>۹</sup>

چون مأموریت هدایت بشر به زرتشت سپرده شد، او خود را زئوتَه (رهبر دینی) و مَنترَر (موعظه گر) لقب داد،<sup>۱۰</sup> و یافته‌های معنویش که از نیت خیر خویش (یعنی از وهُومَنَهْ) گرفته بود را به طرزی دلکش و زیبا به نظم درآورد و برای آن در میان مردم به تبلیغ پرداخت. او اعلان کرد که مأموریت دارد راه سعادت را به همگان نشان دهد، نیک‌اندیشی را به همگان بیاموزد، و با بداندیشان و ستمگران مبارزه کند، تا برادری و صلح در میان همگان برقرار شده ستیزه‌ها از میان برود و دردهای جهان مداوا شود. او تصریح کرد که آماده است تا در راه نشر اندیشه و گفتار و کردار نیکو و در نشان دادن راه درست به بشریت از جان خویش مایه بگذارد و تا آخرین نفس در این راه فعالیت کند.<sup>۱۱</sup>

پژوهشگران تاریخ ایران باستان دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت اتفاق نظر ندارند. برخی او را تا ۶ هزار سال پیش از مسیح به عقب می‌برند، و برخی او را معاصر کوروش بزرگ می‌دانند. در اوستای تدوین شده در سدهٔ چهارم مسیحی، زرتشت را - بنا بر ادعای مغان آذربایجان - اهل آذربایجان دانسته‌اند و زمان او را سدهٔ هفتم یا ششم پم دانسته‌اند. چنانکه می‌دانیم، در زمان ساسانی مغان آذربایجان بیشترین سهم در احیاء و تدوین آئین مزدایسنه از نوع آذربایجانی ایفا کردند و مذهب خودشان که یکی از مذاهب کهن ایرانیان غربی بود را به دین رسمی ایرانیان تبدیل کردند؛ و به همین علت هم بود که زرتشت را متعلق به خودشان دانستند و زادگاهش را آذربایجان قرار دادند و خودشان را از نظر خاندانی به او منتسب کردند تا برای خودشان تقدس بتراشند. علت اینکه زمان زرتشت را مغان آذربایجانی اواخر عهد مادها ذکر کرده‌اند نیز باید در این نکته جستجو کرد که آئین زرتشت در زمان مادها توسط تبلیغ‌گرانی که از شرق فلات ایران آمده بودند در آذربایجان و همدان رواج - و احتمالاً رسمیت - یافت، در آذربایجان با دین کهن آترپاتیکان (آذرپرستان)، و در همدان و غرب ایران

با دین کهن آناهیته پرستان در آمیخت.

البته روایت سنتی دربارهٔ زمان و مکان ظهور زرتشت که مغان آذربایجان در سدهٔ چهارم مسیحی وارد اوستا کردند نمی‌تواند که درست باشد؛ زیرا زرتشت متعلق به دورانی بسیار دورتر از این تاریخ بوده است. پژوهشگران عقیده دارند که گویشی که گاتَه‌ی زرتشت به آن سروده شده است از گویشهای دوران بسیار دورتر از زمان مادها و در پیوند با گویشی است که ریگ‌ودای هندیان با آن سروده شده است. آبادیها و رخدادهائی که در گاتَه از آنها نام برده شده است نشان می‌دهد که رخدادهای مربوط به زندگی زرتشت در شرق فلات ایران اتفاق می‌افتاده است. ایرانیان در غرب فلات ایران با دولتهای عیلامی و آشوری آشنایی داشته‌اند، و اگر آن‌گونه که روایات مغان آذربایجان ادعا کرده است زرتشت از اهالی آذربایجان می‌بود، اصولاً می‌بایست که از تمدن آشور و آرمینیه (آرارات) اطلاع وافی می‌داشت، و در چنین صورتی حتماً می‌بایست که اثر این آشنایی در سخنان او بازتاب می‌یافت. روایات مغ‌ها زمان زرتشت را تا سدهٔ ششم پم به جلو آوردند، و این زمانی بود که دولت ماد در اوج شکوه بود، و زرتشت نیز بنا بر این روایات نادرست در سرزمین اصلی دولت ماد می‌زیست. اگر چیزی از حقیقت در این روایات نهفته بود اصولاً می‌بایست که زرتشت در سروده‌هایش به دولت ماد و شاه ماد اشاره می‌کرد؛ در حالی که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد و در سخنان او هیچ نشانه‌ئی از تشکیلات سیاسی زمان ماد به چشم نمی‌خورد. زرتشت از حکومتگران ایرانی با صفت‌های «کاوے» و «کرپن» و «اوسیح» و «گرهما» یاد می‌کند، و تنها فرمان‌روای مقتدری که او از وی نام برده است جمشید است که بالاتر گفتیم به دوران ماقبل مهاجرت آریان به هند تعلق داشته است. او از جمشید به گونه‌ئی یاد می‌کند که معلوم می‌دارد که اندکی پیش از زرتشت می‌زیسته و زرتشت خاندان و قبیله‌اش را می‌شناخته است. نام آبادیهائی که زرتشت در گاتَه آورده است به هیچ‌وجه در ردیف نام‌هائی که در زمان پادشاهی مادها وجود داشت نمی‌گنجد. اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و دیگر بخشهای اوستا آمده است (مثلاً «شویتَر» و «شاستَر») تا زمان ماد و اوائل هخامنشی به کلی از جوامع ایرانی رخت بر بسته بوده و اصلاحات نوینی جای آنها را گرفته بوده، و تا آن زمان تحولات بسیاری در جوامع ایرانی رخ داده بوده که نیاز به سپری شدن چندین سده داشته است. در جوامع ایرانی درون قلمرو ماد از اصطلاحات مربوط به سازمان اجتماعی که در گاتَه و اوستا آمده است هیچ خبری نیست. حتی نام‌های برخی مناطق که در بخشهای بعدی اوستا که چند سده پس از زرتشت تدوین شدند آمده است نیز در زمان ماد و هخامنشی وجود ندارند؛ مثلاً نام هَنَتومَنَت که برای منطقهٔ

میانی سیستان در اوستا آمده است تا زمان ماد و اوائل زمان هخامنشی تبدیل به درنگیانه شده بوده است، و می‌دانیم که چنین تبدیل نامی نیاز به گذشتن چندین سده داشته است. از بسیاری از اصطلاحات نوینی که در زمان مادها برای سازمان اجتماعی به وجود آمد در گاتَه‌ی زرتشت هیچ خبری نیست. بسیاری از واژگانی که در گاتَه آمده است تا زمان مادها تغییر مفهوم داده بودند، که - مثلاً - چهر، ورنه، وای گرتَه، اورو، رَنگه از آن جمله است. روایاتی که می‌گویند که زرتشت از آذربایجان به شرق کشور مهاجرت کرده است از نظر تاریخی نمی‌تواند که هیچ اعتباری داشته باشد. منطقه ظهور زرتشت چنان از غرب ایران و از خوزستان و میان‌رودان و اناتولی به دور بوده که هیچ نامی از اقوامی که در این سرزمینها می‌زیسته‌اند به آن منطقه نرسیده بوده است. در سروده‌های زرتشت حتی از هیرکانیه و رَغَه و اسپه‌دانَه نیز خبری نیست. زرتشت چنان از نواحی داخلی فلات ایران به دور بوده که وقتی می‌خواهد که از کشور خوزیه (عیلام) یاد کند از آن به‌عنوان «اقلیم هفتم» و «خوانیرث» نام می‌برد و اشاره می‌کند که در آن سرزمین بی‌عدالتی حکمفرما است و فرمانش در دست آنگرمَنیو (اهری‌من) است و حاکمانش پیرو آنگرمَنیو هستند. او کاوے‌هائی که در صد تشکیل اتحادیه جنگها به‌راه می‌افکندند را به سلطه‌جویانی تشبیه می‌کند که در خوانیرث زندگی می‌کردند و اهورمَزدا را نمی‌شناختند و دیواپرست بودند:

شما دیوها از جنس آنگرمَنیو هستید و کسانی که ستایشگر شمایند نیز چنین‌اند. شما دیرزمانی است که در خوانیرث دست به کارهائی می‌زنید که بر همگان معلوم است. شما فرمان می‌دهید و آنها که توسط شما ارج و منزلت یافته‌اند بد می‌کنند و از فرمان اهورمَزدا و درست‌کرداری دوری می‌جویند. شما مردم را از خوشبختی دور داشته‌اید؛ زیرا آنگرمَنیو شما و گرهماهای فرمان‌بر او را از نیکیها دور می‌دارد و به‌سوی پیروی از دروغ می‌راند تا بشریت را به‌نابودی بکشانید.<sup>۱۲</sup>

نام خوانیرث که آریان منطقه شرقی فلات در زمان زرتشت برای کشور خوزیه (عیلام) به‌کار می‌برده‌اند تا دوران مادها به‌کلی فراموش شده بوده است و در هیچ‌کدام از اسناد تاریخی چنین نامی نه‌آمده است. بسیاری از نامهای سرزمینهای که در گاتَه آمده است در اسناد تاریخی بابل و آشور وجود ندارد. در زمان هخامنشی نیز نامی از این سرزمینها نیست، و به‌نظر می‌رسد که تا سده ششم پم این نامها تغییر یافته بوده است. از قبایل آریایی سگه و داهه که در سده هفتم پم در شرق فلات ایران قبایل نیرومندی بودند که اولی در ناحیه سیردریا (سیحون) و دومی در غرب خوارزم و بیابانهای شرق دریای خزر جاگیر بودند در

سروده‌های زرتشت هیچ خبری نیست؛ و او به‌جای سکه‌ها از توریا (توران)<sup>۱۳</sup> سخن می‌گوید. توریا آن بخش از آریان بودند که در سده‌های بعدی قبایل سکایی از آنها منشعب شدند، و بخشی از آنها چندی بعد به‌درون فلات ایران و به قفقاز و نیز اناتولی مهاجرت کردند، و آنها را در جای خود خواهیم شناخت. یعنی تا سده‌های هفتم و ششم پم نام قبایل بزرگ توریا که تا زمان زرتشت و شاید چند سده پس از او نیز در بوم‌گاه خودشان (شرق ازبکستان کنونی) می‌زیسته‌اند نامشان تغییر یافته بوده است، همان‌گونه که جایهائی که نامشان در سروده‌های زرتشت آمده است تا سده‌های هفتم و ششم پم تغییر نام یافته بوده‌اند. اینها نشان می‌دهد که زمان زرتشت زمان دورتری از هزاره نخست پیش از مسیح بوده است. حتی در فروردین یشت که متأخرتر از گاته است و مغان پیرو آئین زرتشت در نسلهای بعدی تدوین کرده‌اند نامهای جاهائی آمده است که صحنه رخدادهای مهمی بوده‌اند، ولی از این جاها هیچ نامی در تاریخ نیست. تاریخ‌نگاران یونانی زمان هخامنشی که علاقه داشته‌اند در نوشته‌هایشان رخدادهای شرق فلات ایران را نیز بازتاب دهند آن نامها را نشنیده بوده‌اند تا چیزی درباره‌شان بنویسند. از این جایها هیچ نامی در گزارشهای تاریخی زمان هخامنشی نه‌آمده است و معلوم می‌شود که از زمان تدوین فروردین یشت تا زمان هخامنشی روزگار درازی فاصله بوده است و این جایها تا زمان هخامنشی تغییر نام داده بوده‌اند. چنانکه می‌دانیم، نام آبادیهای یک منطقه ممکن است که به‌دنبال خزش یک قوم بیگانه به آن منطقه تغییر یابد؛ و این را نیز می‌دانیم که در شرق فلات ایران چنین رخدادی پیش نه‌آمده است و منطقه تا پس از برافتادن شاهنشاهی ساسانی زیستگاه آریان بوده است. القاب بسیار مهمی همچون کاوے و کرپن و اوسیچ و گرهما که در زمان زرتشت آن‌همه دارای اهمیت و موقعیت بوده است، تا سده‌های هفتم و ششم پیش از مسیح به‌کلی از زندگی جمعی جوامع ایرانی رخت بر بسته بود، به‌گونه‌ئی که دوران کاویان و حتی لقب کاوے تا زمان پادشاهی ماد تبدیل به اسطوره شده بود، و آنچه درباره زمان کاویان در دوران ماد در اوستا تدوین شد مجموعه‌ئی از اساطیر بود. پس تغییر نامها و نیز فراموش شدن آنها تا سده هفتم و ششم پم که به‌طور طبیعی صورت گرفته بوده می‌بایست که ناشی از سپری شدن روزگار دازی بوده باشد که فاصله چندین صد ساله میان زمان زرتشت و زمان پادشاهی ماد بوده است.

در منطقه‌ئی که زرتشت می‌زیسته و فعالیت داشته هنوز خانه حاکمان و سروران جامعه بر خانه‌های مردم معمولی تمایز مشخص نداشته، بلکه خانه - صرّفاً - یک پناهگاه بوده است. تنها دلیل اینکه برای خدای زرتشت خانه (معبد) ساخته نشد همین است که خانه هنوز

به‌مایهٔ تشخیص تبدیل نشده بوده است تا برای خدا هم - به‌عنوان برترین سرورِ جامعه - خانهٔ مشخص بسازند. و این خودش خبر از آن می‌دهد که زرتشت در زمانی بسیار دورتر از دوران آغازهای تشکیل پادشاهی ماد می‌زیسته است. بعدها که ایرانیان شهرنشین شدند نیز همان سنتِ کهنی که در زمان زرتشت وجود داشت، سنتِ اینکه خدا دارای خانهٔ مشخص و جا و مکان مشخص نیست، استمرار یافت. چنانکه می‌دانیم، در میان همهٔ ادیان شناخته‌شدهٔ جهانی تنها خدای ایرانیان است که خانه (معبد) ندارد.

روایتهای رایج در زمان هخامنشی که به تاریخ‌نگاران یونانی سدهای ششم و پنجم پم رسیده بوده است و آن را برای ما بازنهادند روزگار زرتشت را تا ۶ هزار سال پیش از تشکیل شاهنشاهی هخامنشی به عقب می‌برده است. از کرانتوس لیدیایی که در نیمه‌های سدهٔ پنجم پم می‌زیسته نقل شده که زرتشت ۶ هزار سال پیش از لشکرکشی خشیارشا به یونان می‌زیسته است. از ادوکسوس که یک ریاضی‌دانِ کلدانی اهل بابل و مقیم آتن و از دوستان افلاطون بوده (حتماً استاد افلاطون بوده) نقل کرده‌اند که زرتشت ۶ هزار سال پیش از زمان او می‌زیسته است. چنین روایتهایی بهترین گواه بی‌اساس بودن روایت مغانِ عهد ساسانی است که زرتشت را معاصر اواخر سلطنت ماد دانسته است. ایرانیان در زمان هخامنشی زرتشت را متعلق به زمانی بسیار دور می‌دانسته‌اند، و همین روایتهای بوده که تاریخ‌نگارانِ زمان هخامنشی شنیده و نقل کرده‌اند.

خردپذیرترین برسپهائی که توسط زرتشت‌شناسان بزرگِ معاصر کنونی زمان و مکان ظهور زرتشت به‌عمل آمده است، نشان می‌دهد که زرتشت در حوالی ۱۳۰۰ یا ۱۲۰۰ سال پیش از مسیح در سرزمین خوارزم ظهور کرده، اهل خوارزم بوده، فعالیت تبلیغیش را در خوارزم آغاز و در باختریه دنبال کرده است. یعنی خاستگاه زرتشت در جنوب دریای خوارزم (جائی در نیمهٔ شمالی ازبکستان کنونی) بوده و اوج فعالیت‌های موفقیت‌آمیز تبلیغیش در شرق افغانستان کنونی و غرب تاجیکستان کنونی بوده است.

فرجام زرتشت در اوستا به‌روشنی آمده است. انتقادهای زبانی زرتشت از کردار و رفتار کاوسها، کرینها، اوسپچها و گرهماها که به‌مثابهٔ تحریک مردم به نافرمانی از آنها بود، همهٔ آنان را برخلاف او بسیج کرد، و برای او که در معرض کشته شدن قرار گرفته بود راهی جز هجرت در پیش نماند؛ لذا بناچار راه جنوب در پیش گرفت و در این رهگذر دراز به باختریه رسید. جام‌آسپه و فرش‌آشتر (جاماسپ و فرشوستر) که از یاوران کاوس و ویشت‌آسپه (کی‌گشتاسپ) بودند به‌ندای انسان‌ساز او پاسخ مثبت دادند. او در باختریه مورد حمایت

گشتاسپ قرار گرفت،<sup>۱۴</sup> و تا سنین بالای ۷۰ سالگی در آن سرزمینها به تبلیغ پرداخت. در لشکرکشی بزرگی که قبایل آریایی توریا (توران) از جانب شمال به باختریه کردند زرتشت به دست سپاهیان یک کاوے تورانی به نام ارجت اسپه (ارجاسپ) کشته شد. نام کشته زرتشت را پهلوانی به نام برات رکش نوشته اند.<sup>۱۵</sup>

## تعالیم زرتشت

زرتشت را ما «پیامبر» می نامیم، و تعریفی که از پیامبر داریم تعریفی است که توسط ادیان سامی (یهودیت، مسیحیت، اسلام) در ذهن ما جا گرفته است؛ لذا همراه نام زرتشت در ذهن ما شخصیتی همچون موسا و عیسا و پیامبر اسلام شکل می گیرد. حتی مؤلفان متأخر زرتشتی که در زمان خلافت عباسی تألیفاتی در تفسیر اوستا کردند، زیر تأثیر همین برداشت ذهنی، شخصیتی را برای زرتشت ساختند که با شخصیت اصلی او متفاوت بود و شباهت به انبیای سامی داشت.

ولی زرتشت در تعریفی که در ذهن ما از «پیامبر» وجود دارد نمی گنجد. پیامبر در ادیان سامی مردی است که خدا پیش از آفرینش جهان تصمیم گرفته بوده که او را در زمان مشخصی از شکم مادری به دنیا بفرستد و او را پیک خاص خویش قرار داده پیامها و دستورها و احکام خویش را به وسیله او به مردم برساند، و او حاکم اعلاى مردم (پیامبرشاه) باشد. وظیفه پیامبر در ادیان سامی آن بوده که خدا را به مردم بشناساند، مردم را از خشم و قهر او بیم دهد، و به زور و تشر و تهدید و ادا به ستایش و پرستش خدا و اطاعت از خودش کند. دلیل و خفیف و تسلیم و فرمان بر بودن مردم در برابر زور و خشم و جباریت خدا و اراده پیامبرش اساسی ترین بخش تعلیم پیامبران سامی است؛ و بیم همیشگی از خشم خدای زورمند زودرنج نیز پایه اصلی تعالیم پیامبران ادیان سامی را تشکیل می دهد. این خداشناسی در داستانهای که خبر از خشم آوری خدا و نابودگری اقوام نافرمان در آتش فشان و سیل و زلزله و گردباد می دهد بیان شده است، و در این داستانها از مردم خواسته شده که چشم و گوش بسته در فرمان پیامبر باشند. ولی - چنانکه خواهیم دید - نه خدای زرتشت اوصافی شبیه خدای ادیان سامی دارد، و نه خود زرتشت دارای اوصافی است که ما از انبیای سامی می شناسیم. خدای ادیان سامی یک ذات دست نیافتنی است ولی خدای زرتشت یک دوست است. پیامبران ادیان سامی ذاتهای مافوق بشری اند، ولی زرتشت یک انسان دردشناس معمولی است که مزیتش در دردشناسیش است و در تلاشش برای التیام دردهای بشر و آوردن شادی به جامعه انسانها. زرتشت هرچه می گوید

از درون خودش برمی‌خیزد، ولی پیامبر در ادیان سامی دریافت‌کننده و رسانندهٔ پیامی است که خدا به‌توسط یک فرشته از آسمان برای او فرستاده است. پیامبران ادیان سامی با واسطه با خدایشان در ارتباط‌اند و واسطه نیز جبریل است که از آسمان می‌آید و به آسمان برمی‌گردد و پیام می‌آورد و پیام می‌برد؛ لیکن زرتشت مستقیماً با خدا که در درون او است همسخن است. خدای پیامبران سامی در یک لحظهٔ مشخصی خودش را به‌توسط فرشته‌اش به پیامبرش می‌شناساند، ولی زرتشت خدا را با مشاهده در نظم شگفتِ طبیعت کشف کرده است. زرتشت نگریده و اندیشیده و به جستجوی راههای رساندن جامعهٔ بشری به مرحلهٔ رهایی از درد و رنجها و برخورداری از سعادت و شادزیستی برآمده، در این راه به‌نظم شگفت طبیعت پی برده، و نهایتاً از این راه به‌خداشناسی نائل شده و دانسته که ارادهٔ خدا چنان است که بشر باید برای بهزیستی و شادزیستی خویش از نظم موجود در طبیعت و خدمتِ بی‌منتی که آفریدگان پربرکتِ خدا - همچون خورشید و ماه و اختران و آب و باد و گیاه - در اختیار انسان و زندگان دیگر قرار می‌دهند سرمشق بگیرد و این نظم شگفت و خدمتِ بی‌منت را در زندگی جمعی خویش مورد پیروی قرار دهد. زرتشت خدا و ارادهٔ خدا را با تلاش فکری خویش کشف کرده است؛ ولی پیامبران ادیان سامی تا لحظه‌ئی که برای نبوت برگزیده شده‌اند هیچ تلاشی برای شناخت خدا به‌کار نبرده بوده‌اند؛ بلکه خدا در ازل اراده کرده بود که آنان پیامبران او باشند؛ و برای تحقق این اراده آنها را به‌دنیا فرستاده و از لحظهٔ تولدشان زیر نظر خویش پرورش داده، و در لحظهٔ مشخصی پیام خویش را برای آنها فرستاده و به آنها اطلاع داده که باید حامل پیام او برای انسانها باشند. پیام او نیز آن است که انسانها بدانند که من بشر را فقط برای آن آفریده‌ام که مرا بندگی کنند، چشم و گوش بسته به فرمان پیامبر من باشند، دستورهای پیامبر مرا که دستورهای من است بی‌چون و چرا اجرا کنند، و فرمان هیچ حاکمی را نپذیرند و نبرند جز فرمان پیامبر من و نمایندگان و جانشینانش که به‌دستور من تعیین شده‌اند. پیامبران ادیان سامی از خود هیچ اراده‌ئی ندارند و اجراکنندهٔ فرمانهایی‌اند که توسط وحی به آنها ابلاغ می‌شود، ولی زرتشت ارادهٔ خدا را با تلاش و جستجو و نیز مطالعه در نظم طبیعت کشف کرده، و با ارادهٔ خودش تصمیم گرفته که دیدگان انسانها را بر روی حقایقی بگشاید که باعث شادی در زندگی این جهانی و نیک‌فرجامی در زندگی پس از مرگ است. برترین نشانهٔ ایمان در ادیان سامی دوست داشتن خدا است؛ دوست داشتن خدا در دوست داشتن پیامبر و اعضای خانواده‌اش (اهل بیتِ نبی) نمود می‌یابد؛ و دوست داشتن پیامبر آن است که انسان مؤمن همهٔ وجودش - هم‌جاننش و هم‌مالش - را در اختیار پیامبر قرار دهد. اما برترین نشانهٔ ایمان در دین

زرتشت «پندار و گفتار و کردار نیک» است که در راه شادی و خوشی انسانها به کار گرفته شود. وظیفهٔ انسان در ادیان سامی عبادت خدا است که به توسط نماز و روزه و حج انجام می‌گیرد، و وظیفهٔ انسان در تعالیم زرتشت آن است که پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشد. پیام اصلی دین نزد پیامبران سامی آن است که انسان باید تلاش کند تا به وسیلهٔ ستایش شبانه‌روزی خدا (ذِکْرُ اللَّهِ) از خشم خدا در امان بماند و محبتِ خدا را جلب کند، و پیام اصلی زرتشت آن است که انسان وظیفه دارد که وسائل شادی و آسایش و آرامش دیگران را فراهم سازد. در ادیان سامی آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود عبادتِ ذلیلانه است، و در تعالیم زرتشت آنچه خشنودی خدا را باعث می‌شود نیک‌اندیشی و نیک‌رفتاری و نیکوکاری به هدف آبادسازی جهان است. پیامبران سامی آمده بودند تا مردم را بندگان خدا و فرمان‌بر خودشان کنند؛ و زرتشت برپا خاسته بود تا مردم را خدمتکار یکدیگر کند. هدف تعالیم انبیای سامی ساختن آخرت است، و هدف تعالیم زرتشت ساختن دنیای کنونی است. در ادیان سامی «دنیا مردار است و طالبِ دنیا سگِ مردارخوار» (الدُّنْيَا جَيْفَةٌ وَ طُلَّابُهَا كِلَابٌ)؛ ولی اساس و پایه و مایهٔ تعالیم زرتشت تبلیغ برای دنیاسازی و شادزیستی است.

پیامبران ادیان سامی پیام‌گیرانِ خدای خودشان‌اند، خدایشان مستقیماً یا با واسطه با آنها سخن می‌گوید، آنها سخنان او را می‌شنوند و به خاطر می‌سپارند و به مردم می‌رسانند. ولی زرتشت نه پیام‌گیرِ خدای خودش بلکه پیام‌دهنده به خدا است. ما هیچ‌جا در گاتَه نمی‌بینیم که اهورمَزدا با زرتشت سخن گفته باشد؛ بلکه همواره این زرتشت است که خطاب به او سخن می‌گوید. زرتشت را در گاتَه همچون کسی می‌بینیم که با درون خودش سخن می‌گوید نه با یک ذات بیرون از خودش. یعنی سخنِ زرتشت با خدایش یک‌طرفه است، او سخن می‌گوید ولی خدای او هیچ‌گاه با او سخن نگفته است. به عبارتِ دیگر، سخنانِ پیامبران ادیان سامی نه سخنِ خودشان بلکه سخن خدا است که به آنها وحی می‌شود و پیامهائی که به مردم می‌رسانند سخنان خدا است؛ ولی سخن زرتشت از آن خودِ او است که از درون خودش برخاسته است.

از این رو نباید که زرتشت را در ردیف پیامبرانی قرار داد که در ادیان سامی شناخته‌ایم. نمی‌توان صفت «پیامبر» به مفهومی که از ادیان سامی آمده است را برای شخصیتی چون زرتشت به کار برد. زرتشت نه غیب‌دان است، نه معجزه‌گر است، نه معصوم است، نه مافوق بشر است، نه با ادعای اینکه «ولی امرِ انسانهای روی زمین است» است طالبِ اطاعتِ چشم و گوش‌بستهٔ مردم از خودش است، نه خواهان نابودی مخالفان خویش است، نه طالب فرود آمدن خشم خدا بر مخالفان خویش و شکنجه‌های آن‌چنانی برای آنها است، و نه تبلیغ‌گر جهاد

و کشتار انسانها است. هیچ‌کدام از صفت‌های انبیای سامی بر زرتشت تطبیق نمی‌کند. پیام زرتشت - به بیان امروزی - «نفی مطلق جهاد برای گسترش دین و سلطه زورگویانه» بود. از این نظر، زرتشت در نقطه مقابل پیامبران ادیان سامی قرار می‌گیرد که اساسی‌ترین تعلیمشان جهاد برای گسترش دین و گسترش سلطه جبارانه پیروانشان در جهان بود. چنانکه پیشتر گفتیم، جنگ‌های دنیای باستان عموماً جنگ‌های دینی زیر پرچم ایزدان بود. مردم جامعه که در اثر تلقین‌های رهبران دینی به شدت مرعوب بلایای آسمانی بودند به مجریان چشم و گوش بسته فرمان‌های حکومتگران و رهبران دینی تبدیل شده بودند و با صدور فرمان جهاد در راه خدا در لشکرکشی‌های تجاوزگرانه شرکت می‌کردند و به قصد آنکه مردم اطراف را به اطاعت فرمان‌روای خویش در آورند و باورهای دینی رهبران خویش را بر آنها تحمیل کنند با جان و دل مردم را کشتار و غارت می‌کردند. آنچه بهانه جنگ‌ها را به دست امیران توسعه طلب می‌داد چندگانگی خدایان و اختلاف باورهای دینی بود که به تبع آن هرکدام از رهبران دینی سیاسی گمان می‌کرد که باورهائی که خودش دارد درست و باورهای دیگران باطل است. چنین توهمی برای هزاران سال بر جوامع بشری - به ویژه در میان رودان و مصر و خوزیه - حکمروایی می‌کرد و جنگ‌های جهادگرانه به راه می‌افکند و ویرانیها و کشتارهای جمعی انسانها را به دنبال داشت.

زرتشت مصلحی روشن بین و انسان دوست، و نخستین کس در جهان بود که به این حقیقت توجه نمود که اساس اختلاف‌های جوامع و ستیزها و جنگ‌ها و ویرانیها چندگانگی الوهی و دینی است؛ و با اندیشه از میان برداشتن اختلافات دینی و نزدیک کردن باورهای انسانها، و به آرزوی آشنا کردن بشریت با اصول پسندیده اخلاقی مورد اتفاق همگان، نهضتی عظیم به راه انداخت که نه تنها در جهان زمان او بلکه تا دهها سده پس از او بدیع و منحصر به فرد بود. او که - به گفته خودش - مردی سخن‌ور و شیرین بیان بود،<sup>۱۶</sup> تأکید نمود که در جهان یک خدای واحد نادیده آسمانی وجود دارد که آفریدگار و پروردگار و مهرورز و مردم دوست و کردگار است؛ و جز او هرچه را که مردم تحت نام خدا می‌پرستند و به نام آنها جنگ‌ها به راه می‌افکنند، دیوان مردم فریب و جنگ افروزند که آبادی‌ها را به ویرانی، و بشریت را به درد و رنج و تباهی می‌کشانند. آنچه جنگ‌ها را به راه می‌اندازد روح خبیثی به نام «انگرمنیو» است که در انسان لانه کرده است و او را تحریک به سلطه طلبی و جنگ و خون‌ریزی می‌کند.

پیشتر گفتیم که اقوام آریایی خدایانشان را با لقب‌های آهور و دیو خطاب می‌کردند و بعدها آهور خدای مورد پرستش اقوام ایرانی و دیو خدای مورد پرستش آریان مهاجر هند شد.

آهور برای ایرانیان صفت مجرد ایزدان آسمانی بود که به مرور زمان به یک خدای یگانه تبدیل شده بود. چنین امری در میان همه اقوام جهان وجود داشته و زمانی که بعضی از جوامع بشری به باور تک‌خدایی رسیدند خدای هر کدام از اقوام یکتاپرست همان صفت مشترک خدایان دیرینه بود که به صورت خدای واحد درآمد. إله در روزگاران دور صفت مشترک خدایان مختلف قبایل عرب بود، و هر کدام از خدایان عرب یک اله بود که معرفه‌اش أَلِله می‌شد. این لفظ به مرور زمان به شکل «الله» درآمد. بتخانه‌های عرب عموماً «بیت الله» (خانه الله) نامیده می‌شدند، و عربها خدایانشان را با خطاب «اللَّهِمَّ» (ای الله‌ها) مورد خطاب قرار می‌دادند. به تدریج الله به خدای مجرد آسمانی تبدیل شد، سپس به دنبال تحول در فکر دینی عرب و گسترش مسیحیت در نواحی شمالی عربستان و به دنبال آن ظهور اسلام، الله به خدای آسمانها و زمین و آفریدگار یکتا مبدل شد که پیامبرانش را فرستاده بود تا راه رستگاری را که بندگی الله و فرمان‌بری از پیامبر بود به انسانها نشان دهند.<sup>۱۷</sup>

زرتشت اعلام کرد که خدای حقیقی جهان «اهورمزدا» است که آفریدگار و پروردگار و کردگار و کارساز و توانا است، و دیگر هر چه خدا نامیده می‌شود دیو و دشمن بشر است، و کسانی که با ادعای نمایندگی آنها به مردم فرمان می‌دهند سلطه‌جویانی مردم‌فریب‌اند. او اعلان نمود که اهورمزدا و سپنته مینو (منش مقدس) و وهومنه (منش نیک‌اندیشی) و آرتَه (منش عدالت) او را برای راهنمایی بشریت به سوی رستگاری مورد حمایت قرار داده‌اند تا پیامهای نجات‌بخشش را به همه مردم روی زمین برساند و راه هدایت را به همه نشان دهد، دشمنیها و جنگها و ویران‌گریها و تجاوزها را از جهان براندازد، و برادری و همزیستی و صلح و امنیت و آرامش را در جامعه برقرار بدارد. او با بینش عمیقی که نسبت به واقعیت‌های جامعه داشت دریافته بود که خیر و شر و نیک‌اندیشی و بداندیشی خصلتهای ذاتی انسان است که با انسان زاده شده است؛ و با این دریافت کوشید که کلیدی بیابد برای گشودن قفل این تضادی که در درون انسان نهفته بود، و بر آن شد که با معرفی خیر و شر دیده‌های مردم نیک‌اندیش را بر روی حقایق بگشاید و آنها را به راه خیر افکنده از راه شر برحذر بدارد. او پیامهایش را به این نحو به گوش مردم می‌رساند:

اینک من می‌خواهم سخن بگویم. شما که نزدیک‌اید و شما که دورید، اگر خواهان تعلیم گرفتن‌اید گوش فرادهید و نیک بشنوید. اینک همه شما اینها را که من می‌گویم به‌خاطر بسپارید. از این‌پس بدآموزان و دروغ‌پردازان با فسادکاریهای گفتاری و عقیدتی‌شان زندگی مردم را به تباهی نتوانند کشید.

من درباره آن دو گوهر همزادی سخن می‌گویم که در آغاز آفرینش پیدا شدند. آن یک که فضیلت بود به‌دیگری که دشمنش بود چنین گفت: «اندیشه و عقیده و آموزش و گفتار و رفتار و انفس و ارواح من و تو هیچ‌گاه با هم توافق نخواهند داشت».

من از چیزی سخن می‌گویم که اهورمزدا در این زندگی به‌من آموخته است. هر که از شما آنچه را که من می‌اندیشم و اعلام می‌دارم به‌کار نبندد در زندگیش همچنان رنج خواهد کشید. من از چیزی سخن می‌گویم که برای زندگی بهترین چیز است... من از چیزی سخن می‌گویم که آن ذات اقدس به‌من یاد داده است، و آن همانا سخنی است که سعادت جاویدان را برای انسانهای میرنده دربر دارد. من درباره آن ذاتی سخن می‌گویم که برترین ذات است، و او را می‌ستایم.<sup>۱۸</sup>

اینک سخن می‌گویم با کسانی که گوش شنوا دارند درباره آنچه که انسان خردمند باید به‌خاطر بسپارد، و آهور و وُهومنه را بستاید؛ می‌خواهم درباره رحمتی که مشمول فروغ ایزدی است سخن بگویم - آن رحمتی که شامل حال کسانی می‌شود که خردمندانه بیندیشند و راستی پیشه کنند. بشنوید با گوشهاتان بهترین چیزها را. به آنها با دیدگان روشن بین ذهنتان بنگرید تا پیش از آنکه فرجام بزرگ فرارسد هر کدامتان بتوانید تصمیم درست را در انتخاب میان دو راه اتخاذ کنید و راهی را برگزینید که سعادت و خوشبختی در آن نهفته است.

اینک آن دو گوهر نخستین که همزاد بودند و در درون انسان پدیدار شدند یکی بهترین و دیگری بد بود در پندار و گفتار و رفتار. و میان این دو آن کس که خردمند است راستی را برمی‌گزیند ولی آنکه نادان است چنین نمی‌کند. و چون این دو گوهر در آغاز به هم برآمدند زندگی و مرگ را ایجاد کردند؛ سرانجام، بدترین زندگی برای پیروان دروغ خواهد بود و بهترین منش برای پیروان راستی. از این دو گوهر آن یک که خواهان دروغ بود بدترین کردار را برگزید؛ و آنکه بهترین گوهر بود و از آسمانها جامه نستوهی بر تن داشت راستی را برگزید؛ و چنین اند همه کسانی که با کردار شایسته خواهان خشنودی اهورمزدا باشند. در میان این دو گوهر همزاد، دیوها راستی را برنگزیدند، زیرا وقتی با هم شدند به هوس هوش‌رُبا مبتلا گشتند و بدترین پندار را برگزیدند، و خشمگینانه جمعیت آراستند تا جهان بشریت را به تباهی و فساد بکشانند.<sup>۱۹</sup>

شاید زرتشت نخستین انسان روی زمین و عرصه تاریخ باشد که به حقیقت متضاد بودن سرشت بشری پی برده بود و درصدد حل این تضاد به قصد خوشبخت کردن انسانها برآمد. ما

در جهان باستان، دیگر هیچ اندیشمندی را نمی‌شناسیم که این‌گونه تعریف روشنی از سرشتِ انسانی و از خیر و شر ارائه داده باشد. در سروده‌های او، همان‌گونه که اهورمزدا و وُهومَنه و آرته در ضمیر انسان جای دارند، خیر و شر نیز بخشی از ذات بشر است. اما انسان بافضیلت آن است که بتواند خویشتن را از سرشتِ شر برهاند و از سرشتِ خیر پیروی کند. به عبارت دیگر، از نظر زرتشت، تلاش برای دستیابی به سعادت همانا جدال با خویشتن و بریدن از بخشی از وجود خویشتن است که همان خصیصهٔ آنگرمَنیو (اهری من) باشد.

این جنبه از تعالیم او ستون اصلی بنیان تربیت اخلاقی‌ئی است که او در سروده‌های خویش برپا داشته است. ما به دشواری می‌توانیم اندیشمندِ دردشناسِ دیگری را در جهان باستان بیابیم که اخلاق را این‌گونه واضح و روشن تعلیم داده باشد. زرتشت ابتدا انسان را به آن‌گونه که هست (موجودی باشعورِ خودآگاهِ اندیشه‌ور، و ترکیبی از خصلت‌های خیر و خصلت‌های شر که سرشتی او است) تعریف کرد، آنگاه کوشید که تعریف دقیقی از انسان به آن‌گونه که باید باشد ارائه دهد، و به انسانها بیاموزد که چه‌گونه باید از خصلتهائی که باعث رنج‌اند رهند و به‌خصلتهائی که باعث سعادت‌اند دست یافت.

ما وقتی گاتَه را مطالعه می‌کنیم زرتشت را انسانی می‌یابیم که برای رنج‌های بشریت به‌شدت رنج می‌کشد و همواره در تلاش است که راهی برای پایان دادن به بدبختی‌های مردم بیابد و به‌آنان نشان دهد و همگان را به‌رستگاری برساند. و چون می‌داند که این کار مشکل از عهدهٔ یک انسان یا حتی یک گروه از انسانها بر نمی‌آید، همواره دست دعا به‌درگاه آفریدگار بلند می‌کند و از او یآوری و فروغ می‌طلبد، و درعین حال از او می‌خواهد که این همه بدبختی و نابسامانی و جنگ و خون‌ریزی و فساد را که در جهان وجود دارد و آسایش و آرامش را از مردم سلب کرده است از میان بردارد. او احساس می‌کند که وظیفه دارد بشریت را از این فلاکتها برهاند، ولی چنین توانی را در خودش سراغ ندارد، و می‌بیند که زورمندان (کاوے‌ها، کرینها، اوسیجها، گرهماها) با همهٔ توانشان با او مخالفت می‌ورزند، و یآوری از میان انسانها برای خودش نمی‌یابد؛ و برای همین هم او را در سروده‌هایش می‌بینیم که همواره در اندیشهٔ یافتن راهی برای به‌سرانجام رساندن مأموریتِ خطیرِ خویش است و از تنهایی و بی‌یآوری رنج می‌کشد. او در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمزدا (درواقع، خطاب به درونِ خویشتن) چنین می‌گوید:

به کدام سرزمین رو کنم، به کجا پناه برم از دست این زورمندانِ پیروِ دروغ، از دست این مردمی که با من بی‌انصافی می‌کنند؟ هیچ کدام از آنها روی خوش به من نشان نمی‌دهد.

پروردگارا! من باید به چه وسیله‌ئی خشنودی تو را به دست آورم؟  
 پروردگارا! من نیک می‌دانم که به تنهایی توان انجام هیچ کاری را ندارم، زیرا فقط  
 اندک شماری از مردم با من اند. من از تو - پروردگارا - می‌خواهم که مرا چنان یآوری کنی  
 که یک دوست نسبت به دوستش می‌کند. به وسیلهٔ آرتَه به من بیاموز که راه رسیدن به  
 وهومن را چه گونه باید پیمود.

پروردگارا! وقتی پیروان دروغ درصدد آزار رساندن به من برمی‌آیند، به جز اندیشهٔ نیک  
 اعطایی تو و فروغ روشنگر تو چه کسی یاور و پشتی بانِ مردی چون من خواهد بود؟ در  
 این تنهایی و بی‌کسی فقط توئی - پروردگارا - که دست مرا می‌گیری و به راهِ درست  
 رهنمون می‌شوی.<sup>۲۰</sup>

زرتشت احساس می‌کند که وظیفهٔ هدایت بشر به سوی خوشبختی به‌وی سپرده شده  
 است. لذا در پرسشی که از زبان روح هستی [گئوش اورون] از درون خویشتن می‌کند خطاب به  
 اهورمزدا می‌گوید که تو مرا برای بشریت آفریده‌ای؛ و از او می‌خواهد که در این راه یاور و  
 راهنمایش باشد:

گئوش اُرون (روح هستی) به درگاه تو استغاثه کرد که مرا چه کسی آفریده و به چه منظوری  
 آفریده است؟ زورمندانِ خشنوت‌ورز به من تعدی می‌کنند. پروردگارا! من جز تو چوپانی  
 ندارم؛ مرا به چراگاه شایسته رهنمون باش.<sup>۲۱</sup>

زرتشت در عین آنکه شدیداً از کاوس‌ها و کرپنها و اوسیح‌ها و گرهماها بیزار می‌جوید  
 درصدد است که به آنها، به همهٔ زورمندان پیرو دروغ و فریب، بیاموزد که رستگاری در پیروی از  
 راستی و نیک‌اندیشی است. او تصریح می‌کند که اگر از آنها بیزار می‌جوید نه از سرکینه و  
 دشمنی بلکه از سرخیرخواهی است؛ زیرا خواهان نیک‌زیستی برای همگان است:

پروردگارا! من از تو می‌پرسم، به من بگو که در میان آنهایی که مورد خطاب من اند  
 کدامشان دوست‌دار راستی و کدامشان پیرو دروغ است! دشمن در کدام سو است! آیا  
 پیرو دروغ که خواهان رحمت تو نیست دشمن است؟ چرا او چنین است؟ آیا باید او را  
 دشمن پنداشت؟<sup>۲۲</sup>

زرتشت را در سروده‌هایش دارای مأموریتی جهان‌شمول می‌بینیم که خود را نجات‌بخش  
 بشریت معرفی می‌کند و به همهٔ اقوام جهان نظر دارد. انبیای دنیای کهن عموماً توسط خدای  
 قبیله‌یی‌شان برای نجات قوم و قبیلهٔ خودشان مبعوث شده بودند، و نه تنها هدفشان فقط  
 رستگاری قوم خودشان بود بلکه خود و خدایشان با خدایان و قبایل پیرامونشان دشمن بودند و

نابودی آنها را می‌خواستند. موسا که توسط خدای بنی اسرائیل برگزیده شده بود تنها وظیفه‌اش رستگاری قوم اسرائیل از بردگی فرعون مصر و کوچاندن آنها به جای دیگری بود که در آزادی بزیند؛ و نه تنها رستگاری اقوام دیگر را در نظر نداشت بلکه - چنانکه در جای خود خواهیم دید - به همه اقوام روی زمین به دیده دشمن درخور نابودی می‌نگریست، و حتی همزیستی با اقوام غیراسرائیلی را برای قوم خودش که پیروان یهوه - خدای اسرائیل - بودند ممنوع کرده بود. تلاش جهادگرانه برای تصرف سرزمینهای اقوام بیگانه و نابودگری اقوام بیگانه اساس تعالیم موسا را تشکیل می‌داد، و آنرا در جای خود خواهیم خواند. ولی در هیچ جای گاتنه نمی‌بینیم که زرتشت در یک مورد هم برای رستگاری قبیله خودش - اسپیتامنه - دعا کرده یا سخن گفته باشد، یا خطاب به آنان گفته باشد که من برای رستگاری شما مبعوث شده‌ام؛ بلکه در همه جا خطابش به مردم سراسر گیتی است، و خواهان آن است که همه مردم روی زمین به آهور روی آورند و از دیو دور گردند، تا ستیز و اختلاف و جنگ از میان برود و همه بشریت در آرامش و آسایش به سر ببرند.

بیشتر سروده‌های زرتشت حالت یک گپِ گفت (مونولوگ) دوستانه با آهورمزدا دارد. خدا در سروده‌های او نه یک پادشاه قهار جبار منتقم خشم آور پرزور، بلکه یک دوست بسیار دان و مردم‌دوست و مهرورز است. او وقتی خدا را مورد خطاب خویش قرار می‌دهد و از او یاری می‌طلبد که بتواند مردم را به راه نیکی و راستی رهنمون شود چنان با خدا سخن می‌گوید که انگاری یک دوست در برابر یک دوست نشسته است و با او مشورت و نزد او گلایه می‌کند. او وقتی با خدا سخن می‌گوید انگاری خدا در درون خود او است، و او در حقیقت با ضمیر خودش و درون خودش سخن می‌گوید، و در تلاش است تا راهی موفقیت‌آمیز برای اصلاح جامعه و برطرف کردن کژیها بیابد:

پروردگارا! آیا می‌توانم از تو بخواهم که به من به‌عنوان یک دوست آنچه را که شایسته است به من بیاموزی و دوستانه راه درست را به من نشان دهی تا از و هومنه (اندیشه نیک) پیروی کنم و وجود مالا مال از عشق و محبت گردد؟ تو، پروردگارا، که از اعماق روح همگان خبر داری؛ تو که پدیدآورنده راستیها و نیکیهای<sup>۲۳</sup>

پروردگارا! تو را فرامی‌خوانم، تو نیز به ندای من توجه کن و همان‌گونه که یک دوست به دوست خودش یاوری می‌رساند به من یاوری برسان. به من بیاموز تا آن‌گونه که شایسته و بایسته است از نیک‌اندیشی (وهومنه) برخوردار شوم.<sup>۲۴</sup>

پروردگارا! به ما بگو و با بیان خودت به ما بفهمان که فرجام نیکوکاران چه خواهد بود، تا

من بتوانم همه مردم روی زمین را به راه تو در آورم.<sup>۲۵</sup>

من که قلبم را ناظر بر روح خویش قرار داده‌ام، و با نیک‌اندیشی یکی شده‌ام، و به خوبی می‌دانم که هر کار نیکی را اهورمَزدا پاداش خواهد داد، هر چه در توان دارم را در راه آموزش به انسانها برای پیروی از راستی و عدالت به کار خواهم گرفت.<sup>۲۶</sup>

پروردگارا! آیا به بیانِ خودت و از عمق روح خودت به من یاد خواهی داد که چه گونه می‌شود برای همیشه راه راست و نیک‌اندیشی را در پیش گرفت؟<sup>۲۷</sup>

پروردگارا! تو به نیکان گوهرِ فضیلت داده آنان را به نیروی پارسایی و راستی آراسته‌ای، ولی بدکاران را خوئی آتشین است؛ و این دو از یکدیگر متمایزند. همه کسانی که گوشی شنوا دارند این حقیقت را درک خواهند کرد و به راه تو در خواهند آمد.<sup>۲۸</sup>

برخلاف ادیان سامی که پیامبرشان بی‌اراده و تصمیم خودش از جانب خدای قوم برگزیده می‌شود و خدا در نخستین پیامش خویشان را به او می‌شناساند و همچون یک پادشاه زورمند و فرمانده مطلق به او فرمان می‌دهد (و این را در جای خود دربارهٔ موسا و یهوه خواهیم دید)، در سروده‌های زرتشت می‌بینیم که او در تلاش برای یافتن حقیقت و منشأ نیکی، از راه مکاشفهٔ درونی، در ژرفای ضمیر خویش به ساخت خدا نائل شده است. این موضوع را او چند جا در گاتَه تکرار کرده است:

پروردگارا! هم‌آنگاه که تو را در ضمیر و اندیشهٔ خویش درک کردم دانستم که آغاز و پایان همه هستی توئی. چون با دیدهٔ دل به تو نگریستم تو را منشأ خیر مطلق (پدرِ وهومن) یافتم. دانستم که تو آفریدگار روح هستی (گئوش اُرون) و دادار حقیقی و آفریدگار عدالت (اَرتَه) و داور کردارهای مردم جهان‌ای. دانستم که نیک‌اندیشی و نیک‌منشی (وهومنَه) را تو به کسانی عطا می‌کنی که در تلاش اند تا با کردارهای نیکشان تو را خشنود سازند.<sup>۲۹</sup>

پروردگارا! آن روز فرخنده کی فرا خواهد آمد که جهانیان به سوی راستی و پاکی روی آورند و خیر خواهان رستگاری بخش با تعالیم بخردانهٔ خویش مردم را به سوی سعادت و نیک‌فرجامی رهنمون شوند؟ نیک‌اندیشی (وهومنَه) چه وقت به سوی همگان روی آور خواهد شد؟ پروردگارا! من یقین دارم که تو چنین روزی را خواهی آورد.<sup>۳۰</sup>

چنین شناختی از خدا ناشی از یک پرسش اساسی است که زرتشت از خویشان کرده بوده است، و آن همانا این پرسش است که هدف از خلقتِ انسان چیست، انسان برای چه به این دنیا آمده است، و هدف غاییِ زندگی بشر چیست؟ این همان پرسشی است که زرتشت

در سرودهای یسنه ۴۴ در یک گپ گفت (مونولوگ) که با اهورمَزدا - و در واقع با خویشتن - داشته از اهورمَزدا پرسیده است.

در تعالیم زرتشت موضوعی وجود دارد که در هیچ کدام از دینهای دیگر دیده نمی شود؛ و آن تقدس بخشیدن به آفریدگان خوب و مفید اهورمَزدا و ستایش آنها است. در اوستا ما سرودهایی را در ستایش خورشید، ماه، اختران، رودخانه و آب، درخت، کوه، آتش و دیگر پدیده‌های طبیعی و حتی جانورانِ اهلیِ سودمند می‌یابیم. این پدیده‌ها در تعالیم زرتشت به صورت جلوه‌های اراده آفریدگار مطرح‌اند و ستایش از آنها در حقیقت خویش ستایش اراده اهورمَزدا، و به بیانی دیگر ستایش ذاتِ اهورمَزدا است. اینها پدید می‌آیند که ادامه حیات بشر را به اراده اهورمَزدا ممکن ساخته‌اند؛ پس اینها نعمتهای آفریدگار و نیک و شایسته ستایش‌اند:

زمین را می ستائیم که ما را با بردباری بر پشت خویش حمل می کند. زنان را می ستائیم ای اهورمَزدا که از آن تو هستند که زاینده مایند و با راستی و ایمانشان و با تلاش و کارشان و با فداکاریهانشان فرزندان نیکوکار و راست کردار می پرورند. آبهای فروریزنده از بالا و آبهای چشمه ساران و آبهای روان و آبهای ایستا را می ستائیم که خدای بزرگ برای ما فرستاده است و مظهر پاکی و نیکی اند و به ما خدمت می کنند و برای ما همچون مادران زاینده اند. همه مظاهر نیکویی را می ستائیم و به همه نیکیهها و نامهای نیک نماز می بریم زیرا آفریدگان خدایند، و با ستایش اینها تو را می ستائیم و در پیشگاه تو نماز می بریم ای خدای بزرگ، و با ستایش اینها خویشتن را با تو یکی می کنیم و نیایشه‌مان را به تو تقدیم می داریم. گاو زاینده و شیرده را می ستائیم. کودکان زیبای شیرخواره را می ستائیم. ما همه آنها را می ستائیم که در تنگیها و سختیها دست گیران مردم اند و همچون آبها بخشنده و نیکی کننده اند.<sup>۳۱</sup>

ستایش مظاهر هستی شبیه سروده بالا در اوستا بسیارند. انسان وقتی این ستایشها را می خواند به یاد این سخن سعدی شیرازی می افتد که «به جهان خرم از آن ام که جهان خرم از او است؛ عاشق ام بر همه عالم که همه عالم از او است». سعدی از آن رو عاشق همه جهان است که همه جهان جلوه اراده خدا است؛ او که مسلمان ایرانی است چنین عقیده‌ئی را در عمق روح و وجدان خویش یافته و به تحقیق آن را از روزگاران دوری به ارث برده و سپس بر زبان آورده است. ستایش پدیده‌های طبیعی در آئین زرتشت زیباترین جلوه توحید او است که همه چیز را نشأت گرفته از خدا می بیند و او را منشأ همه نیکیهها و خوبیهها و راستیهها و خوشیهها می داند. همه پدیده‌های طبیعی را خدا آفریده و به تسخیر بشر در آورده تا بشر توسط آنها به سعادت و خوشی

دست یابد و آفریدگار را بهتر بشناسد و او را بستاید که این همه نعمتها را به او ارزانی داشته است. این پدیده‌ها نیز چونکه آفریدگان نیک آفریدگاران باید که ستایش شوند و از راه آنها به ذات آفریدگار پی برده شود، زیرا تجلی ذات آفریدگار را در همه چیز می‌توان دید.

زرتشت را در خلال گاته انسانی می‌یابیم که نه تنها به انسانها بلکه به همه آفریدگان عشق می‌ورزد، و نه تنها برای انسان بلکه برای همه موجودات روی زمین خواهان آسایش است. او انسان را موجودی خیرگرا و شرس‌تیز می‌داند و تصریح می‌کند که انسان ذاتاً نیک‌اندیش و عدالت‌گرا است.<sup>۳۲</sup> این درست برخلاف تعالیم ادیان سامی است که انسان را ذاتاً شرگرا و خیرگریزی می‌دانند. خیرگریزی و شرگرایی انسان در ادیان سامی با نخستین انسان یعنی آدم ظهور می‌یابد. خدا روزی که آدم را آفرید به او گفت که به سخنان شیطان گوش ندهد که شیطان دشمن او است. و به او گفت که از میوه یک درخت مشخصی نخورد. ولی آدم در عین حالی که در باغ خدا و نزدیک خدا می‌زیست هم به سخن شیطان گوش داد و هم از آن میوه خورد و در نتیجه مورد خشم خدا قرار گرفت. در ادیان سامی تا زمانی که یک پیامبری بر سر مردم بود و مردم از او می‌ترسیدند، ناگزیر از بدی دوری می‌کردند، ولی همینکه فرصتی می‌یافتند یا همینکه پیامبرشان از دنیا می‌رفت به‌روال سابقشان برمی‌گشتند. خیرگریزی و شرگرایی در ادیان سامی خصیصه ذاتی انسان است، ولی نزد زرتشت انسان ذاتاً خیرگرا و شرگریزی است. در تعالیم ادیان سامی دستور داده شده که انسانهای شرگرا (کسانی که خدای خودی را نمی‌پرستند و مطیع پیامبر زمانه نیستند) را نابود کرد تا شر از میان برود؛ ولی در تعالیم زرتشت باید عوامل و مسببات شر را از میان برد و مردم را با خیر و شر آشنا کرد، آنگاه شر از میان خواهد رفت و خیر گسترش خواهد یافت، و کسانی که از خودبیگانه شده و به شر گرایش یافته‌اند وقتی خیر را شناختند گرایش به خیر خواهند یافت.

زرتشت اساس تعالیمش را بر روی محبت به آفریدگان اهورمَزدا بنا نهاد و مسئولیت اول و آخر انسان را همزیستی مسالمت‌آمیز با هم و حمایت رودخانه و کشتزار و درخت و جانوران اهلی (ستوران) اعلان کرد، و بنابر آن هرگونه تعدی به انسان و جانور و محصولات و آبادیها را شدیداً نکوهیده آنها را کردار کسانی نامید که از دیوها فرمان می‌برند تا خوشی را از مردم بگیرند و جهان را تباه کنند.<sup>۳۳</sup>

از آنجا که کاویان در تلاشهای گسترش طلبانه‌شان درگیر جنگهای همه‌جانبه با هم بودند و این جنگها ویرانیها و رنجها برای مردم به‌دنبال می‌آورد، او نوک پیکان حمله را متوجه کاوے‌ها، کرپنها، گرهماها و اوسیجها کرد که به عقیده او روح و خرد مردم را به بند کشیده

بودند و با به‌راه انداختن جنگ‌های تجاوزکارانه و ویران‌گر، امنیت را در جامعه از میان برده آرامش را از انسانها گرفته چارپایان را نابود کرده و کشتزارها را به‌ویرانه مبدل می‌کردند.<sup>۳۴</sup> او به‌قصد براندازیِ آداب و رسوم خشنِ موجود باهمهٔ مظاهر دینیِ روز به‌مبارزهٔ لفظی و تبلیغی برخاست و مراسم عبادیِ آریان را که با میگساری و پایکوبی و نعره‌های مستانه و ذبح حیوانات قربانی برای خشنودیِ خدایانشان همراه بود کردارهای جاهلانه، و قربانی حیوانی را تبهکاری و کردارهای ستمگرانه و نابودکنندهٔ حیوانات سودمند نامید و مورد حملات شدیدِ لفظی قرار داده گفت که این کردارها خشم آفریدگار را برخواهد انگیخت. نیز، او کسانی که در برابر انسانهای مسالمتجو سلاح برمی‌کشند و به‌جنگ برمی‌خیزند و کشتزارها و آبادیها را تباہ می‌کنند را پیروانِ دیو و دروغ‌نامید و تأکید کرد که اینها گمراهانی‌اند که با این کارهای جاهلانه از دیوها یاری می‌طلبند و برسر حصول متاع دنیاییِ آبادیها را ویران می‌کنند و انسانها را به‌خاک و خون می‌کشند. او گفت که کسانی که جنگ می‌افروزند و آبادیها را تباہ می‌کنند مردمی نابخردند که با کردارهای نارواشان گئوشِ اُرون (روح هستی) را به‌فریاد درآورده‌اند.<sup>۳۵</sup> او که به‌مفاسد میگساری و مستی واقف بود ضمن تحریم کردن نوشابهٔ مستی‌آور و زائل‌کنندهٔ هوش انسان تأکید کرد که کسانی که نوشابهٔ مستی‌آور می‌نوشند و برای خشنودیِ دیوها و خدایان دروغین به‌پایکوبی می‌پردازند و همراه با خروشهای مستانه خون‌جانوران را به‌قصد تقدیم به‌خدایان دروغین بر زمین می‌ریزند، دیواپرستانی‌اند که از نیکی دوری می‌جویند و به‌بدی می‌گیرند.<sup>۳۶</sup>

به‌عقیدهٔ زرتشت، مردم ذاتاً گرایش به‌نیکی دارند و از بدی بیزارند؛ و اگر بدآموزیهای رهبران مردم‌فریب و مدعیانِ دروغین نمی‌بود همگان درست‌کردار و آشتی‌جو و مهرپرور می‌شدند و با تاب و توانشان در راه آبادانی جهان می‌کوشیدند. او تصریح می‌کند که شر و بدی نه متعلق به‌جهان انسانها بلکه از آن اقلیم هفتم و خَوانیِرْت است که اقلیم دیوها است، و دیوها این شر و بدی را گسترانده مردم را با وعده‌های دروغین و فریبا شیفتهٔ متاع دنیایی کرده در دلهاشان آرزوی جاودانگی نهاده‌اند و به‌این‌وسیله به‌دست این فریب‌خوردگانِ خشونت می‌پراکنند و جهان را به‌تباہی می‌کشانند و درد و رنج را برای بشریت می‌آورند.<sup>۳۷</sup>

به‌گفتهٔ او، آنچه مردم را از فطرت خویش بیگانه می‌سازد نیروی دیومنشی است که به‌درون انسانهای کج‌اندیش حلول می‌کند و آنها را به‌دیوهای خشم‌آور و آزمند و کینه‌ورز مبدل می‌سازد.<sup>۳۸</sup> این نیروی دیومنش که انگرَمَنیو (منش خبیث) نام دارد از آغاز آفرینش با بشر زاده شده؛ همان‌گونه که سپینته مَنیو (منش مقدس) نیز با او زاده شده است.<sup>۳۹</sup> انگرَمَنیو

همواره انسان را به سوی بدی و فساد سوق می‌دهد، و سپنته مَنیو او را به سوی نیکی و عدالت رهنمایی می‌کند. انسان خردمندی که از سپنته مَنیو پیروی کند و نیکوکاری پیشه سازد و با کار و کوشش خود جهان را آباد کند، خدا از او خشنود می‌شود و در این زندگی شادی و در زندگی اخروی خوشبختی ابدی به او عطا خواهد کرد؛ ولی بی‌خردی که تابع آنگرمَنیو شود و با پیروی از فرمان دیوها بدکرداری پیشه کند و امنیت و آرامش مردم را از بین ببرد، در این زندگی به درد و رنج و در آخرت به رنج جاویدان گرفتار خواهد آمد.<sup>۴۰</sup> و تأکید می‌کند که نیک فرجامی و شادی ابدی برای کسی است که نیکی و شادی را برای همگان خواهد.<sup>۴۱</sup> یعنی کسی که در صدد نشان دادن راه درست به دیگران و خواهان شادی و نشاط دیگران و در تلاش خوشبخت کردن دیگران باشد بهترین فرجامها را خواهد داشت.

آنچه در تعالیم زرتشت توجه پژوهشگران را به خود جلب می‌کند آنکه او - برخلاف انبیای سامی - خودش را اصلاح‌گر و احیاکنندهٔ ادیان قبیله‌ییبی موجود اعلام نمی‌کند، بلکه با باورهای موجود به مبارزه برخاسته و به جای آنکه در صدد پالودن آنها باشد در تلاش براندازی آنها است، و مجموعهٔ تعالیمی که ارائه می‌کند برای جوامع پیرامون او تازگی دارد. انبیای سامی در هر جامعه‌ئی که بودند دنباله‌روان پیامبران قبیله‌ییبی خودشان بودند، و می‌کوشیدند که آن دسته از تعالیمی که کهنه و فرسوده شده بود را اصلاح کنند و به شکلی مقبول ارائه دهند که با زندگی جامعه در زمان آنها سازگار باشد. مثلاً موسی در بنی اسرائیل دنباله‌رو یعقوب و اسحاق و ابراهیم بود. بعدها در قبیلۀ او عیسا آمد تا دین موسی را از آلائشها بزدايد، و تعالیم موسی که در کتاب دینی یهود بود اساس دین او را تشکیل داد. پیامبر اسلام نیز ادامه‌دهندهٔ راه همهٔ انبیای اسرائیلی بود و به رسمیت شناختن آن ادیان و قبول احکام کتابهای دینی یهود و مسیحی را بخش جدایی‌ناپذیر اسلام اعلام داشت و در عین حال همهٔ مراسم دینی موجود در مکه را ضمن اصلاحات ساده‌ئی (فقط با کنار نهادن بتها) تثبیت کرد.<sup>۴۲</sup> ولی زرتشت با یک اقدام انقلابی برضد همهٔ مظاهر دینی زمان خویش شورید و همه را ساخته و پرداختهٔ دیوان مردم‌فریب خوانده به آنها اعلام مبارزه کرد. یعنی او دینی آورده بود که تعالیمش کاملاً انقلابی بود و زندگی عقیدتی مردم را زیرورو می‌کرد و عدالتی آرمانی را تعلیم می‌داد که تا آن زمان برای مردم جهان ناشناخته بود.

در تعالیم زرتشت هیچ واسطه‌ئی میان خدا و انسان وجود ندارد، زیرا خدا چونکه در درون انسان است چندان به انسان نزدیک است که انسان می‌تواند مستقیماً با او هم‌سخن شود، آن‌گونه که خود زرتشت با او به‌عنوان یک دوست و آشنای دیرینه هم‌سخن می‌شود و

مسائل و مشکلات خویش را با او در میان می‌گذارد. این همه خطابه‌های دوستانه به‌هورمزدا در گاتَه که زرتشت کرده است یکی از اهدافش تعلیم دادن به انسانها است که می‌شود این‌گونه خدا را مورد خطاب دوستانه قرار داد؛ ولی برای آن شرطی قرار داده است و آن اینکه انسان خویشتن را با خصلتهای نیک‌اندیشی و راستی و عدالت بیاراید.

زرتشت به انسانها نمی‌گوید که بیائید تا خداشناسی را من به شما بیاموزم؛ بلکه می‌گوید که من چند خصلتِ نیکو که از صفتهای خدایند و فضایل ملکوتی‌اند را به شما می‌آموزم، شما اینها را بگیرید و به‌کار بندید، پندار و گفتار و رفتار نیک داشته باشید، آنگاه خواهید توانست که همنشین و هم‌سخن خدا و حتی شبیه خدا شوید. او تصریح می‌کند که خدا را به‌وسیلهٔ پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک، و به‌وسیلهٔ برخورداری از فضایلِ وهومن و اَرْتَه توان شناخت، و به‌همین وسیله ارادهٔ او را انجام توان داد.<sup>۴۳</sup> به‌عبارت دیگر، او می‌آموزد که عوامل و اسبابِ نزدیکی به‌خدا و شبیه خدا شدن در درون خودِ انسان نهفته است، و هر انسانی که مایل باشد می‌تواند که آنها را کشف کند و به‌کار بندد و خویشتن را به‌کمال و خداگونگی برساند.

### فضایل ملکوتی در تعالیم زرتشت

زرتشت تعلیم می‌داد که انسان می‌تواند با برخورداری از فضایلِ ملکوتی (والاثرین فضایلِ اخلاقی) خود را شایستهٔ رسیدن به‌سعادت دو جهانی و همسانی با اهورمزدا سازد. معنای تقوا را در تعالیم زرتشت دیدیم. تقوای مورد نظر زرتشت آن است که انسان با مجموعه‌ئی از فضایل والای اخلاقی که از ذات اهورمزدا نشأت گرفته‌اند یکی شود. اهورمزدا فضیلت کامل و مقدس‌ترین ذات است. انسان نیز می‌تواند که با دست‌یازی به‌فضایلی که خاص اهورمزدا است خود را خداگونه سازد و شبیه اهورمزدا شود. فضایلی که زرتشت در تعالیم خویش از آنها نام برده است والاثرین مراحلِ آرمان بشری‌اند که نیک‌اندیش‌ترین متفکران جوامع بشری همواره در جستجوی آنها بوده‌اند و هستند. به‌این فضایل - که صفات ربوبی‌اند - انسان می‌تواند دست یابد و به‌وسیلهٔ آنها به‌کمال برسد. زرتشت این فضایل را به‌گونه‌ئی مطرح نموده است که انگار می‌خواهد مراحل طی راه کمال را به‌انسان تعلیم دهد. یعنی تعلیم می‌دهد که انسان اگر می‌خواهد به‌رستگاری برسد باید از صفاتی پیروی کند که خاص خدا است، و بکوشد که با پیروی از این صفتها خودش را خداگونه سازد و در همهٔ امورش، در پندار و گفتار و کردارش، همچون خدا باشد. این فضایل عبارت‌اند از: وُهومِنَه،

اَرْتَه، خَشْتَر، اَرْمَنِيَّتِي، هائوروتات، اَمِرْتات، سراوشه.<sup>۴۴</sup>

وُهوميَنَه از «وهو» یعنی خوب، و «مِنَه» یعنی منش ترکیب یافته است؛ و می‌توانیم آن‌را «حق»، «نیت خیر»، «نیک‌اندیشی» و «منش نیکو» معنا کنیم. وُهوميَنَه والاترین صفتِ اهورمَزدا است، و در نظام طبیعت از چنان جایگاهِ والاّی برخوردار است که در آغاز بُن‌دهش گفته شده که اهورمَزدا وُهوميَنَه را پیش از همه هستی به‌هست آورد و چون در آن نگرست آن‌را پسندید و صفتِ خویش کرد، و به‌این صفت بود که پروردگار و کردگار جهان شد. یعنی آنچه که به «خدا» صفتِ «خدایی» داد «وُهوميَنَه» بود.

این صفت (وهومینه)، که بعدها در آئین مَزدايسَنَه به‌صورت اصل «پندار و گفتار و رفتار نیک» تعلیم داده شد، سرآمد همه فضایل است. وُهوميَنَه یعنی اندیشه و عمل نیکو، عشق به‌خالق و محبتِ مخلوق، مهرورزی و ایثار. اینها معنایی است که از مطالعه گاتَه قابل درک است. وُهوميَنَه خیر محض است. وُهوميَنَه جلوه رحمتی است که شامل انسان می‌شود و هدیه‌ئی است که اهورمَزدا به‌نیکان عطا می‌کند.<sup>۴۵</sup> کسی که با جان و دل به وُهوميَنَه بگردد هیچ‌گاه دیوهای رشک و خشم و آز و غرور و کین و شهوت به‌او نزدیک نخواهند شد. وُهوميَنَه سبب می‌شود که انسانِ اندیشه و گفتار و رفتار و کردار نیکو پیشه کند و در هیچ شرایطی اندیشه بدی به‌ذهن خود راه ندهد. خلاصه کلام آنکه هرکس از وُهوميَنَه پیروی کند، هرچه بیندیشد و انجام دهد حق است، و خودش نیز تجسم عینی حق است زیرا از والاترین صفتی که از آن اهورمَزدا است برخوردار شده است.

اَرْتَه عدل و برابری و درستی و راستی، و استواری در پیمان است. اَرْتَه همیشه با وُهوميَنَه همراه است؛ یعنی کسی که نیک‌اندیش باشد برای راستی کردن و درستی نمودن و عدالت ورزیدن و استوار در پیمان بودن نیز آمادگی دارد. به‌عبارت دیگر، کسی که نیک‌منش باشد، در پاداش این نیک‌منشی از فضیلت اَرْتَه برخوردار شده به‌نیروی اَرْتَه بر بدی غالب می‌آید.<sup>۴۶</sup> اَرْتَه سبب می‌شود که انسان کردار خویش را با میزان عدل بسنجد و جز راستی پیشه نکند. به‌همین خاطر انسان وظیفه دارد که خودش را با این صفت بیاراید و همواره راست باشد و در همه کارهایش توازن داشته باشد تا از انحراف و ستمگری مصون بماند و بتواند به‌بهترین وجهی به‌انسانها خدمت کند و جهان را آباد دارد. از سوی دیگر، کسی که از اَرْتَه پیروی کند و دادگر و درست‌کردار باشد خود به‌خود از وُهوميَنَه نیز برخوردار گشته نیک‌منش خواهد شد. این است معنای همراهی همیشگی وُهومنه و اَرْتَه که چندین جا در گاتَه تکرار شده است.

خَشْتَر عبارتست از ثبات و استواری در انجام کارهای نیکو و رهبری دیگران به‌سوی

خیر و کمالات انسانی. اگر بخواهیم امروز عبارتی معادل خَشْتَر را در فرهنگ خودمان بیابیم، این واژه معادل «سلطنت و ولایت معنوی» است. خَشْتَر همیشه با وُھومِنَه و آرْتَه همراه است؛ یعنی رهبری و حاکمیت باید مبتنی بر خیرخواهی و انسان دوستی و عدالت باشد. یکی از معناهای خَشْتَر سلطنت به معنای سلطه بر خویشتن و بر جهان است. همین صفت است که برخی از کاوے‌های درست‌کردار باستان بر خودشان اطلاق کرده بوده‌اند، و ما برخی از شاهان باستان را با همین صفت می‌شناسیم. ضمن سخن از پادشاهی ماد خواهیم دید که بنیانگذار شاهنشاهی ایران در اواخر سدهٔ هفتم پم این صفت را بر خود نهاده خویشتن را «وُھو خَشْتَر» نامید. در گاتَه آمده است که به یاری خَشْتَر و وُھومِنَه (قدرت سیاسی برخاسته از نیک‌اندیشی) انسان با دروغ می‌جنگد و آن را نابود می‌کند.<sup>۴۷</sup> یعنی این فضیلت باعث می‌شود که انسان در راه اجرای خواست خدا و آباد کردن جهان و خوشبخت کردن انسانها و ستیزه با دیوان، تردید به خود راه ندهد و سست نشود و از ناملایمات نهراسد، و با یقین به درستی راه خویش استوارانه به پیش رود. کسی که از صفت خَشْتَر برخوردار گردد می‌کوشد که نیروی خویش را در راه اصلاح دیگران به کار گیرد و با بدی بستیزد و زمینه‌های خوشبختی و آسایش و آرامش همگان را در جهان فراهم سازد. اینکه در اندیشهٔ سیاسی ایران باستان دین و دولت را دو همزاد دانسته‌اند که هیچ‌کدام بدون دیگری نتوانست بود از همین اصل نشأت گرفته است. یعنی خیر و صلاح و آسایش و آرامش و برادری و صلح که هدف کلی انسانهای نیک‌اندیش است زمانی تحقق خواهد یافت که یک حاکمیت خیراندیش و درست‌کردار و پارسا و دادگر بر سر کار باشد و مردم را از بدی بازدارد و به سوی نیکی سوق بدهد.

آرمئیتی - که در زبان کنونی مان آرمیدگی گوئیم - معادل «رحمت» و «ایثار» است. آرمئیتی زمین بارور است که همه چیز را سخاوتمندانه و بدون هیچ چشم‌داشتی در اختیار همهٔ موجودات زنده می‌گذارد و هیچ مقابلی را نمی‌طلبد. کسی که از آرمئیتی پیروی کند و با او وحدت یابد، چون به کامیابی برسد فریفتهٔ موفقیت‌های خود نگردد، و خودبین و خودپسند نشود، و همهٔ توان خویش را ایثارگرانه در راه خدمت به خلق به کار گیرد. دیگر از معناهای آرمئیتی، اطمینان خاطر و رضایت کامل است. این اطمینان به معنای آرامش وجدان، قناعت مطلق، آزادی از تعلقات دنیایی، و آرمیدگی - به مفهوم فروتنی و افتادگی و خاکی نهاد بودن - است. همهٔ این خصلتها را انسان از آرمئیتی به دست می‌آورد. آرمئیتی به انسان کمک می‌کند که در انتخاب راه درست از تزلزل و دو دلی بیرون آید و برای اتخاذ راه درست تصمیم درست را اتخاذ کند، و با نیک‌اندیشی در خدمت سعادت انسانها قرار گیرد.<sup>۴۸</sup> کسی که آرمئیتی دارد

همچون زمین بارور و برکت خیز است که بارهایش را بدون چشم داشت هیچ پاداش و مقابل و بهائی در اختیار همگان قرار می دهد. زرتشت در یکی از سروده هایش چنین تعلیم داده:

پروردگارا! کسی که درون خویش را با وهومنه درآمیزد و در راه آرته گام بردارد با آرمئیتی یکی خواهد شد و جایگاهش در کنار تو خواهد بود.<sup>۴۹</sup>

**هائورواتات** سلامت روانی و جسمی است. انسان باید بکوشد تا از آن برخوردار باشد تا بتواند با نیروی کافی با بدی بستیزد و نیکی را گسترش دهد؛ زیرا انسان ناتن درست قادر نخواهد بود که درست فکر و درست عمل کند. اینکه عقل سالم در بدن سالم است به صورت یک مثل همه فهم و همه جایی در میان همه اقوام و ملل وجود دارد. تصمیم درست اتخاذ کردن و درست عمل کردن تنها در صورتی برای انسان میسر است که از سلامت جسمی و روحی برخوردار باشد. این صفت را هائورواتات به انسان می دهد. از این جنبه تعلیم زرتشت نتیجه می شود که انسان نیک اندیش باید همواره مواظب سلامت جان و تن خویش باشد تا بتواند با بدیها مبارزه کند و در راه گسترش نیکیها و رضای خدا حرکت کند.

**سراوشه** - که اکنون سروش تلفظ می کنیم- الهام غیبی، ندای وجدان، دل آگاهی و روشن ضمیری است. کسی که از فضایل بالا پیروی کند و با آنها یکی شود دلش به نور حق روشن می گردد و حقایق را به درستی درک می کند و از الهام غیبی حق برخوردار می گردد و انسانها را به بهترین نحوی به سوی سعادت راهنمایی می کند. با این تعبیر، سراوشه فضیلتی است که سبب عصمت انسان در برابر بدی می شود؛ و به تعبیر دیگر، نوری است که همواره روشن گر راه انسان در راه رسیدن به نیکیها است؛ و وجدان بیدار و آگاه انسان نیک اندیش است که همواره راهنمای او در راه نشر نیکیها و ستیزه با بدیها است، و به او کمک می کند که در هر لحظه بدی و نیکی را به درستی تشخیص دهد و به اشتباه نافتد و وظیفه اش را آن گونه که باید و شاید برای سعادت انسانها انجام دهد.

**آمرتات** - که اکنون امرداد تلفظ می کنیم- کمال و جاودانگی و بی مرگی و ابدیت است. کسی که نیک اندیش و نیک منش و خدادوست و مردم دوست و دادگر و راست کردار و نستوه و استوار و پارسا و فروتن و مهرورز و ایثارگر باشد دلش از نور خدا ملامال است، و ذات کاملی است که سزاوار برترین جایگاه و هم نشینی با اهورمزدا است. انسانی که پندار و گفتار و کردارش نیک باشد، زمانی به بی مرگی و جاودانگی می رسد که از این زندان خاکی برهد و به عالم ملکوت رهسپار گردد. انسانهایی که از صفات ملکوتی برخوردار باشند پس از این زندگی در جوار اهورمزدا در سعادت جاویدان خواهند زیست و هیچ مرگی نخواهند داشت.

چون فرجام همهٔ انسانها مرگِ تنِ خاکی است، انسان باید بکوشد که با برخورداری از صفات والای ربوبی، خودش را خداگونه سازد تا شایستگی جاویدان شدن و همنشینی با اهورمَزدا در سرای آخرت را پیدا کند. در گاتَه تصریح شده است که زندگی جاوید و بهترین پاداشها از آن کسی است که از وُهومِنَه و اَرَتَه و خَشْتَر و آرمئیتی پیروی کند.<sup>۵۰</sup>

سپنْتَه مَنیو (منش مقدس) که زرتشت از آن سخن گفته است در این هفت فضیلت تجلی می‌یابد؛ و به بیانِ دیگر، اینها نشأت‌گرفته از سپنْتَه مَنیو هستند. فضایلِ هفت‌گانهٔ یادشده هفت گوهرِ والا، هفت صفتِ مطلق، هفت خصلت یا هفت منش‌اند که از ذات اهورمَزدا نشأت گرفته‌اند، و انسان نیز می‌تواند آنها را دارا شود. اینها هفت فضیلت‌اند که اِسپَرْدِنِ راه کمال و خداگونه شدنِ انسان به‌وسیلهٔ آنها صورت می‌گیرد. «هفت‌شهرِ عشق» که در ادبیات عرفانی ما مانده است نظرش بر همین هفت فضیلت بوده و در ادبیات اسلامی جلوهٔ نوینی یافته است بدون آنکه از حقیقت خویش دور شده باشد. نظریهٔ وحدت وجودِ انسان و خدا که در ادبیات عرفانی ما جایگاه ویژه‌ئی دارد همین رهسپاری به‌وسیلهٔ این هفت فضیلت تا مرحلهٔ خداگونه شدن است. هر انسانی که دارای این هفت فضیلت شود - به تعبیر کنونی - یک انسان کامل و یک معصوم است؛ و عصمت درجه‌ئی است که هر انسانی می‌تواند به‌وسیلهٔ آراسته شدن با این فضیلتها به آن دست یابد. در حالی که عصمت در ادیان سامی یک عطیهٔ خدایی است که پیش از خلقتِ کسی به او داده شده است بدون آنکه خود او هیچ نقشی در حصول آن داشته باشد، نزد زرتشت عصمت توسط نیک‌اندیشی و نیک‌کرداری و استواری در نیکوکاری و عدالت‌ورزی می‌توان به دست آورد. زرتشت در یکی از سروده‌هایش تأکید می‌کند که هر که پندار و گفتار و کردارش نیکو باشد و به فضیلتِ اَرَتَه آراسته باشد و در آموزش عدالت را سرلوحه قرار دهد به کمال و جاودانگی و خوشبختی ابدی خواهد رسید:

سپنْتَه مَنیوی اهورمَزدا به‌خاطر پندار و گفتار و کردار نیکِ انسان که از اَرَتَه نشأت گرفته است تقوا و کمال و سعادتِ جاودانه می‌بخشد.<sup>۵۱</sup>

در پرتو ارادهٔ نیرومندان و پاک‌دامنی و راست‌کرداری و عدالت و نیک‌اندیشی زندگی سعادت‌مند جاودانه تحقق خواهد یافت.<sup>۵۲</sup>

هر که با پیروی از راستی<sup>۳</sup> ارادهٔ اهورمَزدا را تحقق بخشد از زندگی آرمئیتی که بهترین زندگی است برخوردار خواهد شد (یعنی تجسم عینی آرمئیتی خواهد شد)، و هر چه نیکوترین است را در اختیار خواهد گرفت. او چونکه خواهان رستگاری ابدی است از فضیلت اَرَتَه برخوردار خواهد شد و به سعادت جاوید خواهد رسید.<sup>۵۳</sup>

در میان فضایل هفت گانه ملکوتی، وُهومَنه سرآمد همه و «أُمُ الْفَضَائِلِ» است. اهمیت این فضیلت چنان والا است که در موارد بسیاری در گاتَه همراه با اهورَ ذکر شده است، و این به آن مفهوم است که همان گونه که اهورَمَزدا خیر محض است، وُهومَنه نیز خیر محض است. وُهومنه از خدا جدا نیست. در برابر وُهومَنه، دروج (دروغ/ بدخواهی) قرار دارد که سرآمد همه رذیلتها و «أُمُ الرِّذَائِلِ» و شرِّ محض است و همه بدیها از آن سرچشمه می گیرد. دروغ در گاتَه با دیو مترادف آمده است، و زرتشت می خواهد تعلیم بدهد که دروغ یک دیو پلیدی است که باعث همه بدبختیهای بشری است. چونکه استقامت جامعه منوط به استقامت رهبری است، چنانچه رهبر نیک منش نباشد و پیرو دروغ باشد جامعه را به فساد و تباهی می کشاند و برای مردم بدبختی و درد و رنج می آورد؛ زیرا کارهایی که انجام می دهد با دروغ و فریب برای عوام نادان زیبا جلوه می دهد و با ادعای اینکه هدفش خوشبختی مردم است مردم را به اطاعت از خودش می کشاند، ولی او در واقع خواستار متاع دنیا و گردآوری مال است، و در این راه از انجام هر جنایتی دریغ نمی دارد، و همواره مردم را در رنج می دارد، و چون جامعه در رنج شد خود او نیز در رنج می شود، زیرا او نیز جزوی از جامعه است.

در هیچ دین دیگری از ادیان باستانی و نوین به انسان چندان مرتبه و منزلت داده نشده است که زرتشت به انسان داده است. چنانکه می بینیم، انسان در تعالیم زرتشت قادر است که با تلاش و کوشش خویش به همه صفاتی که از آن خدا است دست یابد. تنها دینی که انسان را به چنین منزلت والائی بالا برده و او را خداگونه شمرده است دین زرتشت است. زرتشت از سوئی خدا را تا مرتبه یک دوست خوب پائین آورده و در درون انسان جای داده است، و از سوی دیگری رسیدن انسان تا مرحله خداگونگی را امری امکان پذیر می داند. این عقیده او از آنجا ناشی شده است که او خدا را در درون انسان می بیند، و برخلاف آنچه که پیامبران ادیان سامی تعلیم داده اند، خدا در تعالیم زرتشت یک ذات دست نیافتنی و بیرون از جهان انسانها نیست، بلکه هر انسانی، اگر اراده کند، خواهد توانست که خویشتن را شبیه خدا سازد و همنشین خدا شود. در یکی از سروده های زرتشت چنین می خوانیم:

پروردگارا! به من بگو، آیا انسان آگاه نیک اندیشی که با همه توانش و با پیروی از آرته (عدالت پارسایانه) به خاطر خوشبختی خانه و روستا و سرزمین و گسترش دادن راستی و درستی بکوشد همانند تو خواهد شد؟ پروردگارا! چنین کسی چه وقت و چه گونه با تو همسان خواهد بود؟<sup>۵۴</sup>

زرتشت هیچ گاه ادعا نکرد که من آمده ام تا بشریت را نجات بدهم؛ بلکه همواره تأکید

می‌کرد که بشریت اگر از این اصول و ارزشهائی و فضایل پیروی کند که در جهان خدا وجود دارد و من آنها را بازتعریف کرده‌ام خواهد توانست که خودش را نجات بدهد. در اینجا نیز زرتشت در نقطهٔ مقابل انبیای سامی بود. هرکدام از انبیای سامی در زمان خودش به‌بانگ بلند ادعا کرد که تنها نمایندهٔ خدا بر روی زمین و تنها نجات‌دهندهٔ بشریت است، و بشریت برای آنکه نجات یابد باید از او پیروی کند. پیروی نکردن از پیامبر زمانه در تعالیم انبیای سامی به‌مثابهٔ دشمنی با خدا بود، و هرکه از او فرمان‌بری نمی‌کرد می‌بایست که کشته می‌شد. ولی در تعالیم زرتشت پیروی از این مجموعه از اصول و ارزشها و فضایل ملکوتی بود که بشریت را به نجات و سعادت می‌رساند نه پیروی از زرتشت.

## اصول دین زرتشت

تعالیم زرتشت بر روی سه موضوع اساسی تأکید مکرر دارد: یکی توحید (یکتایی ذات پروردگار) که صفت عدل نیز شامل آن است؛ دیگر اختیار انسان (آزادی ارادهٔ او در زندگی این جهانی)؛ و سوم معاد (فرجام بشر و زندگی اخروی). در زیر اجمالا به هرکدام از این سه اصل نظری خواهیم افکند تا ببینیم که این تعالیم تا چه اندازه می‌توانسته است انسان‌ساز و هدایتگر بوده باشد.

**توحید خدا:** زرتشت که اساس تعالیم خویش را بر توحید قرار داده بود تا چندخدایی را از جهان براندازد، به‌طور مکرر تعلیم می‌داد که هیچ خدائی جز اهورمزدا وجود ندارد، و دیگر هرچه با عنوان خدا مورد پرستش مردم گمراه‌اند دیوان مردم فریب و خواهندگان درد و رنج بشرند. اوصافی که او در گاته از اهورمزدا بیان می‌دارد چنین است: اهورمزدا آفریدگار و پروردگار جهان است؛ نگهدارندهٔ زمین و آسمان و به‌جریان اندازندهٔ خورشید و ماه و اختران و رودها و بادها و ابرها او است؛ روشنی و تاریکی و خواب و بیداری و شب و روز را او آفریده است؛ ذات او ازلی و ابدی است و همیشه بوده و همیشه خواهد بود؛ همهٔ امور گیتی به‌مشیت او انجام می‌گیرد؛ برترین کردگار و فعال مایشاء است که اراده‌اش همواره در جمیع اشیاء و امور سریان دارد؛ داور نهایی کردارهای انسانها است؛ برتر از همه‌کس و همه‌چیز است؛ داناترین و تواناترین است؛ نزدیک‌ترین دوست انسان و خیرخواه همگان است؛ نه او را چرت می‌گیرد و نه می‌خوابد و نه در غفلت می‌شود؛ منبع همهٔ نیکیها و خوبیها است و مهرورز و مهرپرور است؛ رحمتش شامل همه‌کس و همه‌چیز در جهان است؛ به‌وسیلهٔ وهومن و آرتَه مردم را به‌کمال می‌رساند و خوشبختی دوجوانی را نصیبشان می‌کند؛ حکیم است؛ به‌ندای بندگان

خواهنده‌اش پاسخ می‌دهد؛ نگهبان نیکبها و نیکان است؛ او است که به انسانها یاد داده است که فرزندان در اطاعت پدران باشند؛ ایمان استوار را به کسی عطا می‌کند که با دل و جاننش خواهان خشنودی او باشد؛ و کسانی که با پندار و گفتار و کردار نیک خویش خواهان رحمت اویند مشمول رحمت و سعادت جاویدان اخروی خواهند شد، زیرا او مراقب رفتار و کردار انسانها است و هر نیک و بدی را از خُرد و درشت زیر نظر دارد و هر کرداری را - به تناسب - پاداش یا کیفر خواهد داد.<sup>۵۵</sup>

زرتشت تعلیم می‌داد که همهٔ مردم روی زمین آفریدگان و بندگان خدای یگانه‌اند، و در نتیجه همه در برابر آفریدگارشان برابر و در خلقت با هم همتایند و باید در راه خوشبختی یکدیگر تلاش کنند و در راه آباد کردن جهان بکوشند. آباد کردن جهان به قصد بهزیستی انسان اساس تعلیم زرتشت بود. بدترین کردارها کشتار بی‌جای جانوران اهلی و نابودگری کشتزار و باغ بود. آلوده کردن آب راکد نیز از کردارهای نکوهیده و درخور کیفر بود. ما وقتی به این تعلیم می‌نگریم می‌بینیم که بسیاری از ارزشهای والاّی که انسانهای نیک‌اندیش معاصر ما در دفاع از منزلت و کرامت انسانی، در حمایت از جانوران، و در حمایت از محیط زیست و تلاش برای پاک نگاه داشتن آن به کار می‌برند، به بیانهای گوناگون در تعلیم زرتشت آمده است؛ و اینها تعلیمی است که در هیچ دین دیگری از ادیان کهن و نو دیده نمی‌شود.

موضوعی که در تعلیم زرتشت ستایش مطالعه‌گران شخصیت و آئین او را برمی‌انگیزد آنست که او «خدا» و «حقیقت» را به نحوی مطرح می‌کند که هر دو یکی‌اند، یعنی خدا حقیقت است و حقیقت خدا است و تفاوتی میان این دو مفهوم مجرد نیست؛ و انسان می‌تواند با نیک‌اندیشی و رفتار نیکو به او دست یابد. در جهانی که همهٔ مصلحان دینی و انبیای قومی و قبیله‌یی برای خدایانشان تصویر مادی و جا و مکان قائل بودند و برایش خانه و مذبح و پیکره و تصویر و قبله‌گاه می‌ساختند، زرتشت خدا را به گونه‌ئی مطرح کرد که یک ذات مجرد و غیرقابل تصور بود و نمی‌شد که شکل و شمایل و جا و مکان برایش قائل شد. در همه‌جای گاتّه چنین نمودار است که تَجَلّی فروغ اهورمَزدا را می‌توان در ژرفای دل هر انسان باتقوا و نیک‌اندیش و خیرخواه یافت و نه در جای دیگر؛ و به عقیدهٔ او این تَجَلّی برای مردم نیک‌اندیش چنان محسوس است که نیازی به دلیل و برهان ندارد و هر انسانی به‌طور غریزی (بِالْفِطْرَه) وجود او را در عمق ذهن خودش احساس می‌کند.

خدا در تعلیم زرتشت خیر محض، دانائی محض، و نور محض است؛ و - برخلاف خدایان اقوام سامی - دارای هیچ کدام از صفات شر نیست. او قَهَّار نیست، جَبَّار نیست، مَنْتَقِم

نیست، متکبر نیست، مکار نیست. اینها صفت‌های انسانی‌اند که اقوام سامی به خدایشان نسبت داده‌اند، و او را زورگو و اجبارکننده و انتقام‌گیر و خودپسند و خودخواه و فریبکار (جبار، قهار، منتقم، متکبر، مکار) پنداشته‌اند. صفات خدای زرتشت مجموعه‌ئی از فضایل والای ملکوتی است که از آنها سخن گفتیم، و دیدیم که اینها فضایی است که بشر، در طول تاریخ، براساس شایسته‌ترین و پسندیده‌ترین اصول اخلاقی شناخته است.

**عدل خدا:** صفتِ عدل خدا در گاتَه‌ی زرتشت تبیین‌کننده و متمم توحید است. چنانکه گفتیم، اَرْتَه را زرتشت برای مفهوم عدل به‌کار می‌برد. و دیدیم که اَرْتَه یکی از صفات ذاتی اهورمزدا است. در گاتَه می‌خوانیم که اهورمزدا به‌وسیلهٔ اَرْتَه می‌نگرد، به‌وسیلهٔ اَرْتَه تصمیم می‌گیرد، به‌وسیلهٔ اَرْتَه به‌انسانها و هومینه عطا می‌کند، و به‌وسیلهٔ اَرْتَه راه سعادت دوجاهانی را به‌انسانها نشان می‌دهد.<sup>۵۶</sup> تفسیر این سخن آن است که خدا بنیان‌هستی را بر عدل نهاده است، اراده‌اش را بر مبنای عدل در جهان به‌اجرا درمی‌آورد، و آنچه سبب شده که خدا خواهان نیک‌فرجامی و سعادت دوجاهانی برای بشریت باشد همین صفتِ عدلِ او است.

عدل خدا در تعالیم زرتشت را می‌توان با اصل اختیار بشر تفسیر و تبیین نمود.

**اختیار بشر:** انسان در تعالیم زرتشت یک موجود آزاد و مختار است که جهان به‌او سپرده شده تا آباد بدارد و از آن پاسداری کند. او در قبال این آزادی مسئولیتی عظیم دارد و بر او است که از اندیشهٔ نیک و عدالت پیروی کند، راه درست و نیکوکاری را به‌مردم بیاموزد و همگان را از آز و دروغ و خشم و کینه و نفرت دور سازد، همهٔ توانش را در راه نشر راستی و درستی به‌کار گیرد، با پیروان دیو و دروغ و بدی به‌توسط موعظه و اندرز بستیزد و بدیها را از جهان براندازد.<sup>۵۷</sup> این اختیار را زرتشت در گاتَه چنین بیان می‌کند:

پروردگارا! روح هستی (گئوش ارون) که خرد مینوی است از آن تو است، و آرمئیتی از تو است. این تویی که قدرت تشخیص را به‌بندگان آموختی تا راهنمای دل‌سوز را برای خود برگزینند یا راهنمای نادل‌سوز را. لذا او یکی از این دو را برخواهد گزید که دل‌سوز است و از راستی پاسداری می‌کند و نیک‌اندیشی می‌آموزد. ولی کسی که پاسدار راستی نیست به‌مقصد نخواهد رسید.

پروردگارا! آنگاه که تو مردم را به‌نیروی مینوی خویش آفریدی و قدرت درک و شعور به‌آنها دادی؛ آنگاه که تو جسم را با جان درآمیختی؛ آنگاه که تو کردار و آموزش را پدید آوردی، چنین مقرر کردی که هرکسی برطبق ارادهٔ آزاد خودش تصمیم بگیرد و عمل کند. چنین است که دروغ‌آموز و راست‌آموز، یعنی هم آنکه نمی‌داند و هم آنکه می‌داند،

هر کدام برطبق خواستِ درونی و ذهنیتِ خویش به بانگ بلند تعلیم می‌دهد و مردم را به سوی خویش فرامی‌خواند. انسان نیک‌اندیشی که در انتخاب راه برای خویش دودل است آزمئیتی معنویتِ راهگشای خویش را به او می‌بخشد تا راه درست بگیرد.<sup>۵۸</sup>

به همهٔ کسانی که با نیک‌اندیشی یکی شده‌اند و پاک‌دلانه از عدالت و تقوا پیروی می‌کنند اهورمَزدا می‌گوید که تقوای شما را ما پذیرفته‌ایم، باشد که از آن ما باشد.<sup>۵۹</sup>

می‌بینیم که زرتشت ضمن تأکید بر آزادی ارادهٔ انسان در گزینش درست یا نادرست، مراحل حرکت به سوی تکامل معنوی را تشریح می‌کند. نخستین مرحله خودآگاهی و تصمیم درست است که وُهومَنه به انسان نیک‌اندیش می‌دهد. دومین مرحله پارسایی است که توسط فضیلتِ آرمئیتی حاصل می‌شود. آنگاه است که انسان پیمودن مراحل به سوی بالا را ادامه می‌دهد و از دیگر فضایل ملکوتی برخوردار می‌شود تا به جایی می‌رسد که از سراوشه برخوردار شود که تکامل معنوی و خداگونگی است. این همان مرحله از تکامل معنوی است که زرتشت در یکی از سروده‌هایش خطاب به اهورمَزدا می‌گوید که چنین کسی با تو همسان خواهد شد.<sup>۶۰</sup>

ارادهٔ خود انسان در سپردن این راه نقش اساسی دارد. در این سروده به وضوح گفته شده که خود انسان است که راهنمایی خودشان به سوی نیکی یا بدی را با ارادهٔ خودشان برعهده دارد؛ انسان ناآگاه و نابخرد (دروغ‌وند) سبب گمراهی مردم می‌شود، و انسان نیک‌اندیش و نیک‌کردار و عدالتخواه (آرتَه‌وند) سبب هدایت مردم در راه رسیدن به سعادت و شادزیستی می‌شود. در سرودهٔ دیگر او می‌خوانیم که کسانی که از وُهومَنه و آرتَه برخوردارند و کردارشان با راستی و درستی همراه است برای براندازیِ خشم و نفرت از جهان می‌کوشند.<sup>۶۱</sup>

زرتشت در هیچ‌جا نگفته که خدا هر که را دوست بدارد دستش را می‌گیرد و به سوی خودش می‌کشد. ولی همواره تأکید می‌کند که هر که نیک‌اندیش باشد از سپنَته منیو (منش مقدس) برخوردار خواهد شد و راه درست را به یاری فضیلتِ آرمئیتی (تقوا) خواهد یافت و خواهد پیمود و دیگران را نیز راهنمایی خواهد کرد. به عبارت دیگر، آنچه باعث می‌شود که انسان بتواند راه درست را از نادرست تشخیص دهد و درست را برگزیند همانا خرد او است: همان چیزی که زرتشت بارها و بارها از آن با صفتِ «منشِ قدسی» یاد می‌کند. ولی در ادیان سامی، چنانکه می‌دانیم، انسان هیچ اراده‌ئی از خودش ندارد، با خردِ خویش نمی‌تواند که نیک را از بد تشخیص دهد، با خردِ خویش نمی‌تواند که به ارادهٔ خدا واقف گردد، بلکه خدا هر که را که دوست داشته باشد هدایت می‌کند، و هر که را بخواهد گمراه و بدفرجام می‌کند. در ادیان سامی، حتی انبیاء از آن رو پیامبر شده‌اند که خدا پیش از آفرینش آنها اراده کرده بوده

است که پیام‌رسان او شوند، و ارادهٔ خودشان نقشی در این میان نداشته است. نظریه‌پردازان بزرگ اسلامی (از شیعه و سنی) عقیده دارند که هر که خدا پیش از آفرینشش به او نظر لطف داشته مؤمن و پارسا خواهد شد و سرانجام به بهشت خواهد رفت، و هر که خدا در آغاز آفرینشش به او نظر لطف نداشته کافر و ناپارسا خواهد شد و سرانجام به دوزخ خواهد رفت.

زرتشت تعلیم می‌دهد که هر رفتار و کردار انسانی با پاداش یا کیفر خدایی مواجه خواهد شد، و آفریدگار هستی چنین مقرر داشته که کسانی که به‌دیگران نیکی کنند و با پندار و گفتار و کردار نیکو موجبات خوشبختی مردم را فراهم آورند و جهان را از تباهی برهانند، اهورمزدا از آنان خشنود خواهد شد و آنها را در زندگی جاویدان اخروی در جوار خویشتن به‌بهترین سعادت و لذت خواهد رساند.<sup>۶۳</sup>

بنابر تعالیم زرتشت، رفتار انسان در این زندگی تعیین‌کنندهٔ فرجام اخروی او است، و او با پندار و رفتار و گفتارش فرجام بد یا نیک را برای خود گره خواهد زد.<sup>۶۳</sup> او تصریح کرد که کاوسها و کرپنها که مردم را به‌بدی تشویق می‌کنند و از نیکی روگردانند و در زمین فساد می‌کنند و تباهی می‌پراکنند، با بدترین فرجامها روبرو خواهند گردید و در آخرت در سرای دروغ به‌بدترین رنجها گرفتار خواهند آمد.<sup>۶۴</sup>

موضوع جان‌نشین خدا بودن انسان بر زمین در همه‌جای تعالیم زرتشت نمودار است، و ما با مطالعهٔ گاتَه متوجه می‌شویم که زرتشت می‌خواهد به‌همگان بیاموزد که آفریدگار یکتا جهان را در اختیار انسانها نهاده است تا آنرا از نیروهای اهری‌منی بزدایند، دروغ و کینه و فریب و بدآموزی را که ساخته‌های اهری‌من‌اند براندازند، و برادری و همزیستی و مسالمت و آرامش را در همه‌جای جهان برقرار کنند. و چون ارادهٔ پروردگار چنان است که دنیایش آباد و زیبا و پرامن باشد، انسان باید در راه تحقق این اراده بکوشد، و از اطاعت فرمان‌روایانی که درصدد جنگ‌افروزی و انهدام کشتزارها و ویران کردن آبادیها و کشتن انسان و حیوان‌اند سر باز زند و با برادران خویش به‌جنگ برنخیزد و خون دیگران را بر زمین نریزد.

دیدیم که انسان در تعالیم زرتشت موجودی است که دو گوهر سپننهٔ مَنیو و آنگرَمَنیو را - که همزاد اویند- در خود جمع دارد؛ نیروی تشخیص این دو نیز به‌او داده شده است؛ او آزاد است که از هر کدام از این دو گوهر که مایل باشد پیروی کند؛ اگر از سپننهٔ مَنیو پیروی کند هم خودش به سعادت می‌رسد و هم می‌تواند که دیگران را به‌راه سعادت درآورد؛ و اگر از آنگرَمَنیو پیروی کند هم خودش به‌درد ورنج می‌افتد و هم دیگران را به‌درد ورنج می‌اندازد. انسان در انتخاب راه درست یا نادرست و کردار شایسته یا ناشایسته از آزادی کامل برخوردار

است؛ و در قبال این اختیارش مُکَلَّف است که راه درست و راست را برگزیند و از نادرستی و کژی پرهیزد؛ زیرا بهترین یاور اهورمَزدا کسی است که در گفتار و رفتارش عدالت را پیشه کند و به عدل و راستی رفتار نماید.<sup>۶۵</sup>

پروردگار به انسان قدرت تشخیص خیر و شر و نیک و بد عطا کرده است تا از خیر حمایت و با شر مبارزه کند. زرتشت چندین جا تأکید کرده است که شناخت خیر و شر برای همهٔ انسانها فطری است، و هر فردی بالفطره می‌داند که راستی سودبخش و دروغ زیان‌آور است؛<sup>۶۶</sup> پس انسان وظیفه دارد که به راستی بگردد و از دروغ بگسلد، برای نشر راستی فعالیت کند و با دروغ بستیزد تا دروغ برافتد و راستی همه‌گیر شود. این تکلیفِ گریزناپذیر در سراسر گاتَه‌ی زرتشت به‌طور مکرر مورد تأکید قرار گرفته است.

خیر و معروف - بنا بر تعالیم زرتشت - عبارتست از: دوست داشتن همهٔ آفریدگان خدا به‌ویژه انسانها که برترین آفریدگانِ اویند، و دوست‌داریِ جانورانِ اهلی و کشتزار و باغستان و رودخانه؛ تلاش برای آباد کردن جهان با کشاورزی و دامداری و خانه‌سازی و تولید مثل و آباد کردن شهرها و روستاها؛ همزیستی و مسالمت با همگان و خودداری از خشم و جنگ و ستیز؛ راهنمایی و کمک به‌دیگران در انجام کارهای نیک؛ تلاش خستگی‌ناپذیر برای نشر راستی و براندازی کژیها؛ و کوشش برای خوشبخت کردن دیگران.<sup>۶۷</sup>

زرتشت به‌این حقیقت توجه دارد که سرشت انسان از خیر و شر ترکیب یافته است و خیر و شر در این جهان در هم آمیخته‌اند و انسان درعین آنکه خواهان خوشبختی است همواره در معرض کج‌آموزی دیوهای درونی و بیرونی است و در موارد بسیاری برای انسانهایی که به‌سبب کج‌رویهای از فطرتشان بریده‌اند تشخیص خیر از شر دشوار به‌نظر می‌رسد. لذا او به‌انسان تعلیم می‌دهد که قلبش را ناظر بر کردارهایش بگمارد و همواره وهومنه و آرتَه را در نظر بگیرد و خشنودی اهورمَزدا را در برابر دیدش قرار دهد و همهٔ رفتارها و گفتارهای خود را با میزان راستی بسنجد و آن‌که با راستی هماهنگ است را انتخاب کند، و دیگری که با راستی ناسازگار است را فرونهد، و بداند که تنها راه رستگاری آنست که انسان همواره در هر عملی پیرو وهومنه باشد، یعنی نیک‌اندیشی و نیتِ خیر داشته باشد.<sup>۶۸</sup>

آنچه که بنا بر تعالیم زرتشت شر و مُنکر و ناروا و ناشایسته است که باید از آن پرهیزت عبارتست از: بدآموزی و مردم‌فریبی و گمراه کردن مردم؛ خشم و کین و نفرت و جنگ و خون‌ریزی و از میان بردن مردم و جانوران و کشتزارها؛ نوشیدن شراب مستی‌بخش و برپا داشتن مراسم خشن عبادی همراه با رقص و پایکوبیِ شورآفرین و تقدیم قربانی حیوانی

به‌خدایان دروغین. فریب مردم‌فریبان خوردن و تسلیم اراده زورمندان شدن و در اثر تلقین‌های رهبران بدآموز در راه کج رفتن نیز بد و ناشایست و مستوجب کیفر اخروی است، زیرا کسانی که گِرهما و قبیله‌اش (متولیان دین) را بیش از حق و راستی دوست بدانند بدترین راه را برای خود برگزیده‌اند.<sup>۶۹</sup>

در تعالیم زرتشت هیچ توجیهی برای انتخاب راه نادرست از کسی پذیرفته نیست، و هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که مجبور به اطاعت از بزرگان و زورمندان یا مدعیان تولیت دین بوده و راهی که در پیش گرفته است به‌زور یا فریب یا تلقین اثرگذار (فتوای شرعی) بر او تحمیل کرده‌اند، و او در پیروی از رهبرانش آن راه را در پیش گرفته است و معذور است. به‌عبارت دیگر، ستم‌پذیری با هیچ بهانه‌ئی قابل توجیه نیست؛ و انسان چون دارای قدرت فطری تمییز میان خیر و شر است باید راه خودش را با بصیرت و نیک‌بینی برگزیند و دنبال کند. تنها در چنین صورتی است که پاداش و کیفر اخروی مفهوم منطقی می‌یابد، و انسانها برای کارهای پسندیده‌شان پاداش شایسته می‌بینند و برای کارهای ناپسندشان کیفرهای سخت در انتظارشان است.

«خرد» در تعالیم زرتشت از جایگاه ویژه‌ئی برخوردار است و بهترین عطیه‌ئی است که به انسان داده شده است. یکی از اوصاف خرد در گاتَه‌ی زرتشت «وهومنَه» است. به‌وسیله خرد است که انسان به‌شناخت اهورمَزدا و فضایل ملکوتی نائل می‌شود؛ به‌وسیله خرد است که انسان نیک و بد را تشخیص می‌دهد، و با میزان خردش نیک و بد و برآیندهای آنها را می‌سنجد و در نتیجه به‌نیکی گرویده از بدی می‌پرهیزد. انبیای سامی از مردم می‌خواستند که خرد را تعطیل کنند و به‌سخن و رهنمود پیامبر که سخن و رهنمود خدا است گوش فرادهند، و تعلیم می‌دادند که هیچ انسانی نخواهد توانست که خیر و شر را تشخیص دهد مگر آنکه تعریفی که پیامبر ارائه داده است را از پیامبر آموخته باشد. این باور در تشیع نیز مورد تأکید شدید قرار گرفته آنجا که تصریح شده که بدون امام معصوم شناخت خیر و شر و تشخیص راه نجات از راه هلاکت برای هیچ‌کسی امکان‌پذیر نیست، و از این‌رو انسان حتی یک لحظه نیز از امام بی‌نیاز نیست. ولی زرتشت همواره تأکید می‌کند که انسان به‌وسیله خرد خویش به تشخیص نیک و بد نائل خواهد شد و آنچه که باعث خوشبختی این جهانی و آن جهانی است را برخواهد گزید و از آنچه که باعث بدبختی است اجتناب خواهد کرد. اختیار انسان و موضوع پاداش و کیفر نیز در پرتو همین پیروی کردن یا نکردن از حکم خرد مطرح شده است. زرتشت در بیان این موضوع چنین تصریح می‌کند:

انسان نیک‌اندیشی که خردِ اندیشه‌ورِ خویش را به کار می‌گیرد با گفتار و کردارش عدالت‌خواهی و راست‌کرداری و نیک‌اندیشی را گسترش می‌دهد، پروردگارا، چنین کسی بهترین یاورِ تو است.<sup>۷۰</sup>

کسی که با رهنمودگیری از خردِ مینویِ خویش بهترینها را از راه کلامِ آموزندهٔ اندیشهٔ نیک توسط زبانش و از راه کردارِ پارسایانه توسط دستهایش انجام دهد، اهورمَزدا را که آفریدگارِ عدالت (پدرِ آرته) است به‌بهترین وجهی شناخته است.<sup>۷۱</sup>

هر که به‌وسیلهٔ اندیشه و گفتار و کردار نیک با بدی بستیزد تا بدی را از میان بردارد و بدکاران را راهنمایی کند تا از بدی دست بکشند و به‌نیکی بگرایند ارادهٔ اهورمَزدا را به‌نحو خوشنودگرانه‌ئی تحقق بخشیده است.<sup>۷۲</sup>

**هدفِ غاییِ بشر:** هدف زرتشت ساختن یک جامعهٔ مبتنی بر برادری و برابری و تقوا است، و بر آنست که انسانهایی را پرورد عاری از خوی افزون‌خواهی و خشم‌آوری و تجاوزگری. فضیلت انسان بنا بر تعالیم او به‌پارسایی (آرمئیتی) است، و پارسایی عبارت است از خودداری از هر چه به‌انسانها زیان می‌رساند و انجام هر چه برای خود و دیگران سعادت و خوشبختی را به‌دنبال دارد. او می‌گوید که انسان پارسا پندار و گفتار و کردارش را در راه درست به‌پیش می‌برد و در همهٔ امورش پیرو راستی است.<sup>۷۳</sup> او ممنوعیت هرگونه همکاری با جنگ‌افروزان و تبهکاران، و ضرورت اطاعت از نیک‌اندیشان و نیکوکاران را تعلیم می‌دهد، و به‌مردم جهان اعلام می‌دارد که «من هرگونه نزدیکی و ارتباط مردم با پیروان دروغ را تحریم می‌کنم». <sup>۷۴</sup> او یکجا می‌گوید: هشدار! از فرمان‌بری پیروان دروغ بپرهیزید که اینها خانه‌های مردم را به‌ویرانی می‌کشانند، انسانها را نابود می‌کنند، فقر و رنج را در همه‌جا می‌گسترانند، و کارشان برآیندی جز تباهی برای مردم ندارد. گوش به‌گفته‌های کسی باید کرد که عدالت را شناخته است و درصدد بهبود بخشیدن به‌زندگی دیگران است.<sup>۷۵</sup>

چونکه اساس بر آنست که انسان نیک‌اندیش نه درصدد تحقق خواستهٔ شخصی در راه سلطه‌گری بر دیگران بلکه در تلاش خدمتِ خیرخواهانه و سودرسان به‌دیگران است، زرتشت تعلیم می‌دهد که از چنین رهبر نیک‌اندیشی که خواهان سعادت مردم است باید اطاعت کرد همان‌گونه که گوسفند از چوپان اطاعت می‌کند.<sup>۷۶</sup> زیرا انسان خردمندی که برای برقراری عدالت تلاش می‌کند، و در خانه و در میان جمع و هر جا که باشد به‌عدالت رفتار می‌کند شبیه خدا است و هرکاری بکند به کارِ خدا شباهت دارد.<sup>۷۷</sup> پس اطاعت از رهبران نیک‌اندیش و خیرخواه، در واقع اطاعت از خدا و فرمانهای او است. نیز، او تعلیم می‌دهد که کسانی که راه

راست و درست را برگزیده‌اند در راه رسیدن به خدا حرکت می‌کنند؛ زیرا راه درست به خدا منتهی می‌شود و انسان درستکار به درجه‌ی خداگونگی نائل شده شبیه اهورمَزدا می‌شود.<sup>۷۸</sup>

اینکه گفتیم که خدا و حقیقت در تعالیم زرتشت یکی است، از این حنبة تعالیم او ناشی شده است. و وقتی به درستی به آموزه‌های زرتشت می‌نگریم درمی‌یابیم که او خداشناسی را با شناخت حقیقت یکی می‌داند. با یک مطالعه در این تعالیم، ما به خوبی متوجه می‌شویم که زرتشت در تلاش آنست که راه کمال را به انسان بیاموزد، و با این آموزه‌ها انسانی بسازد که در همه شئونش شبیه خدا باشد و همان کند که خواست خدا است، و چنان کند که سرانجام در سرای دیگر همنشین اهورمَزدا گردد. او تصریح می‌کند که کسانی که فطرتی سلیم و قلبی پاک و روشن بین داشته باشند و منش نیکو پیشه کنند در قلبشان به ذات اهورمَزدا پی خواهند برد، و با نیکوکاری و درست‌کرداری راه رسیدن به او را دنبال خواهند کرد. از این نظر، شناخت خدا نزد زرتشت یک شناخت کاملاً عرفانی است که هر انسانی در درون خویش حاصل می‌کند. در فکر دینی اقوام سامی، مردم نمی‌توانند که خدا را بشناسند، ولی خدا خودش را به‌توسط فرشته به یکی از انسانهای گزیده‌اش معرفی می‌کند، سپس توسط این انسان گزیده که پیامبر او است شناسانده می‌شود؛ و هر که نخواهد خدا را بشناسد این پیامبران با او وارد پیکار می‌شوند تا اجباراً به ذات او اعتراف کنند. اما نزد زرتشت شناخت خدا یک امر فطری و ذاتی بشر است و هر انسان نیک‌اندیشی بالفطره به وجود خدا پی می‌برد و اراده او را درمی‌یابد.

تفاوت دیگر تفکر دینی در آئین زرتشت و آئینهای اقوام سامی در آنست که دین نزد اقوام سامی عبارتست از اعتراف اختیاری یا اجباری به ذات خدا؛ عبادت خدا به وسیله نماز و روزه و انجام طقوس عبادی که توسط رهبران دینی تنظیم می‌شود؛ رفتن به زیارت خانه‌ئی که خاص خدا است؛ و تقدیم قربانیهای خونین به خدا برای راضی نگاه داشتن او. مثلاً در دین اسلام گفته شده که ایمان‌داری عبارت است از عقیده به وجود الله، عقیده به پیامبری محمد، عقیده به وجود ملائکه، عقیده به کتابهای آسمانی پنج‌گانه (صُحُف ابراهیم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل عیسا و قرآن محمد)، و عقیده به زندگی اخروی. و گفته شده که مسلمانی عبارتست از اقرار کردن به اینکه هیچ خدائی جز الله وجود ندارد، اقرار کردن به اینکه محمد فرستاده الله است، برپا داشتن نمازهای پنج‌گانه، دادن زکات مال، گرفتن روزه رمضان، رفتن به زیارت خانه الله که در مکه است. شیعیان امامی شرط دیگری نیز برای ایمان افزوده‌اند که عبارت است از باور قلبی و اقرار زبانی به امامت دوازده امام منصوب الله.

ولی دین در تعالیم زرتشت مجموعه‌ئی از افکار و کردارها و رفتارهای انسانی در ارتباط

با انسانها و با پیرامون است، به گونه‌ئی که در جهت آبادسازی جهان و خوشبختی انسانها باشد. در تعالیم زرتشت، هرچه مایه شادی و خوشبختی انسان باشد نیک است، و هرچه خلاف این باشد بد است. مجموعه کردار و رفتار پسندیده را زرتشت در سه عبارت خلاصه کرده است: پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک؛ و هر سه در جهت خوشبختی جامعه بشری و شادزیستی انسان. کشاورزی و خانه‌سازی و آباد کردن جهان و اجرای عدالت در میان انسانها در تعالیم زرتشت رکن اصلی دین را تشکیل می‌دهد. یعنی دین عبارتست از مجموعه کارهای نیکو که به خود و دیگران سود می‌رساند، و پرهیز از همه کارها و گفتارهایی که به خود و دیگران زیان می‌رساند. خداشناسی نیز - بنابر این تعالیم - عبارتست از شناخت اراده خدا؛ و به عبارت درست‌تر، شناخت همه نیکیها و همه بدیها و انجام نیکیها و پرهیز از بدیها. تفاوت میان تقوا در تعالیم زرتشت با تقوا در تعالیم ادیان سامی نیز در همینجا آشکار می‌شود. تقوا در هر دو جا به معنای «پرهیز» است. ولی در اینجا منظور از تقوا پرهیز از کارهایی است که سبب درد و رنج خود و دیگران در این جهان شود؛ ولی در آنجا پرهیز از خشم خدا و ترس از کیفر او است. از همینجا است که تفاوت عبادت میان این دو طرز تفکر دینی آشکار می‌شود. در حالی که نماز در ادیان سامی مجموعه‌ئی از کردارها و سخنان التماس آمیز و لابه‌گرانه است که فقط برای خشنود کردن و راضی نگاه داشتن خدا و زدودن خشم احتمالی او انجام می‌گیرد، نماز در دین مزدایسنه سرود ستایش نیکیها یا فضائل هفت‌گانه ملکوتی و ستودن مجموعه‌ئی از آفریدگان برکت‌بار خدا چون میترو اناهیته و آب جاری و آذر و زمین بارور و زن است.

در تعالیم زرتشت تصریح شده که هدف غایی زندگی انسان رسیدن به آسایش و آرامش این جهانی (دنیوی) و سعادت جاودانه آن جهانی (اخروی) و همنشینی با اهورمزدا است؛ و این هر دو از راه پیروزی فضیلتها و نابودی بدیها تحقق خواهد یافت.<sup>۷۹</sup> انسان مختار و مسئول در برابر هر عملی که انجام دهد، هم در این زندگی و هم در زندگی اخرویش پاداش یا کیفر خواهد دید. همان‌گونه که انسانها در این جهان به دو دسته درست‌کردار و بد‌کردار (پیروان سپنته منیو، پیروان آنگر منیو) تقسیم شده‌اند، و برای کردارهای نیک و بد پاداش و کیفر در نظر گرفته شده است، در آخرت نیز به دو دسته تقسیم خواهند شد و گفتارها و رفتارهای نیک و بدی که انسانها در زندگی این جهانی داشته‌اند سنجیده خواهد شد، پاداش و کیفرشان تعیین خواهد شد، و دسته‌ئی به خوشی جاوید خواهند رسید و دسته دیگر به رنج جاوید. همه کسانی که از آنگر منیو و دروغ پیروی کرده باشند به درد و رنج جاوید، و همه کسانی که از سپنته منیو و راستی پیروی کرده باشند به آسایش بی‌پایان خواهند رسید.<sup>۸۰</sup>

بدترین کیف‌های اخروی از آن کسانی است که خشم و خشونت را در میان مردم تبلیغ می‌کنند. زرتشت تأکید می‌کند که کسانی که با سخنانشان خشونت و تجاوز را میان مردم نشر می‌دهند، یعنی کسانی که تبلیغ‌گر خشونت در جامعه بشری‌اند، سرانجام در سرای دیو و دروغ جای خواهند گرفت، و این جایگاهی است که برای پیروان دروغ در نظر گرفته شده است.<sup>۸۱</sup> نیز، تأکید می‌کند که کسانی که با پیروی از اندیشه نیکو، و با آموزش راستی و درستی با پیروان دروغ مبارزه لفظی و تبلیغی می‌کنند و خشونت‌ها را از میان برمی‌دارند و مردم را به سوی نیکی‌ها رهنمود می‌شوند، اهورمزدا از آنان خشنود می‌شود و در آخرت در مرغزارهای سرسبز اهورمزدا که سرزمین اندیشه نیک است و در سرای خوشبختی جاویدان در کنار اهورمزدا به سر خواهند برد.<sup>۸۲</sup> ولی کاوس‌ها و کرپنها که مردم را با بدآموزی می‌فریبند و به کج‌راهه برده به خشونت عادت می‌دهند تا زندگی را تباه کنند، و همه فرمان‌روایان ستم‌پیشه و کج‌راه به بدترین فرجام گرفتار خواهند آمد و در زندگی دیگرشان در سرای دروغ و سرای دیوها جای خواهند گرفت.<sup>۸۳</sup> زرتشت در یکی از سروده‌هایش چنین گفته است:

کسی که راه راستی و خوشبختی ابدی یعنی راهی که به سوی جایگاه اهورمزدا رهنمون باشد را در زندگی در این جهان مادی به‌ما نشان دهد به‌بهترین و برترین خوشی خواهد رسید. پرودگارا! چنین کسی همچون تو پاک و آگاه و دانا است.<sup>۸۴</sup>

## مرام‌نامه آئین زرتشت

متن مرام‌نامه آئین زرتشت در اوستا آمده است؛ و به نظر می‌رسد که زرتشت از کسانی که آماده پذیرش آئین او می‌شدند می‌خواست تا در گفتار و کردار به‌موارد زیر اقرار کرده پابندی نشان دهند، و متن آن‌را هر روزه بامداد که از خواب برمی‌خیزند برای خودشان بخوانند و به خودشان تلقین کنند. این متن چنین است:

من - به تاسی از زرتشت - پیرو اهورمزدا هستم و از پیروی دیوها بیزاری می‌جویم. من به یگانگی ذات خدا ایمان دارم. من دشمن دیوها و ستایش‌گر فضایل ملکوتی هستم. من با خدای بزرگ که سرچشمه نیکی و مهرورزی و پدیدآورنده روح هستی و خالق نور و آفریدگار شادی و رامش است پیمان می‌بندم که اندیشه و گفتار و کردارم همه نیک باشد، و با تمام وجودم پذیرای آرمیتی باشم. من سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه دروغ نگویم، هیچ‌گاه دزدی نکنم، هیچ‌گاه دست به تعدی و تجاوز نزیم و زمین و مال و رمه هیچ‌کس را غصب نکنم. من در حضور آرتنه سوگند می‌خورم که هیچ‌گاه به هیچ آبادانی دست‌برد

نزنم و هیچ کشتزار و باغ و خانه‌ئی را ویران نکنم. من به آزادی همگان در داشتن رمه و ملک و خانه باور دارم. من باور دارم که همهٔ جانورانِ اهلی روی زمین باید در آرامش بزیند و به آنها تعدی نشود. من پیمان می‌سپارم که هیچ‌گاه برای تنِ خودم بیش از اندازهٔ نیازم نطلبم. من از هرگونه ارتباط با بدکاران و تجاوزگران به مردم و ستم‌پیشگان و پیروان دروغ و جادوگران و پیروانِ جادوگران و همهٔ پیروان دیوها از هر قبیله و هر ذاتی که باشند خودداری خواهم کرد، و برای همیشه در اندیشه و گفتا و رفتار از اینها جدا و گسسته خواهم ماند. من با پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک پیمان می‌بندم. من هم‌پیمانِ مزدایسنان خواهم بود که شمشیر و سلاح را فرونهاده‌اند و از جنگ و خون‌ریزی و ویران‌گری بیزارند. من با خدای یگانه پیمان می‌بندم که همه نیکی و خوبی کنم.<sup>۸۵</sup>

### انتشار آئین زرتشت

زرتشت با این تعالیم انسان‌ساز آرزومند بود که جهانی عاری از مردم‌فریبی و افزون‌طلبی و زورگویی و زورمداری و جنگ و ستیز، و مبتنی بر عدالت و مساوات و دوستی و محبت و خیرخواهی و برادری بسازد. او همهٔ خدایان آریایی را نفی کرد و تنها اهورمزدا را به‌عنوان خدای جهان مطرح نمود؛ زیرا می‌دانست که تا زمانی که مردم از خدایان گوناگون پیروی می‌کنند، و هر دسته از قبایل از یکی از این خدایان در برابر دستهٔ دیگری می‌جوید، ستیز و جنگ و ناامنی همچنان ادامه خواهد یافت. ولی اگر همهٔ مردم پیرو یک خدا می‌شدند عملاً برادران یکدیگر می‌گشتند و اختلافاتشان از میان می‌رفت و همه در راه برآوری خواست و ارادهٔ خدای واحد می‌کوشیدند و ندهای نمایندگانِ قدرت‌پرستِ خدایان رقیب و ستیزنده در پشت سرشان نداشتند تا به‌سبب آن مجبور باشند که از رهبران مردم فریب جنگ‌افروز و تبلیغ‌گرانِ جهادِ دینی اطاعت کرده بشریت را با درگیریها و جنگ‌هاشان به‌نابودی بکشانند.

اگر زرتشت شراب هوم را تحریم کرد به‌آن سبب بود که قبایل آریایی در آن روزگار عقیده داشتند که شراب هوم دارای یک روح آسمانی است که به‌انسان تهور و نیروی جنگی می‌بخشد و سبب می‌شود که در جنگ‌ها به‌پیروزی برسد. این شراب در عقیدهٔ آنها روح «ایندرا» و «ورهران» بود که خدایانِ جنگ و خشم و ویران‌گری و سوزندگی بودند. در شراب هوم چنین روحی احساس می‌شد، و کسی که هوم می‌نوشید حرارت و تهوری در خود احساس می‌کرد و ترس و بیم را از خود دور می‌دید. اما نتیجه‌ئی که نوشیدن این شراب نزد قبایل آریایی داشت، خشم و تهور بود که منجر به‌کشتار انسانها و به‌آتش کشیدن محصولات و

باغستانها و دامها می‌شد؛ و اینها همه تبهکاری بود. زرتشت تعلیم داد که انسان اگر در پی به‌دست آوردن خشنودی خدا است باید از نوشیدن این شراب خودداری ورزد تا گرفتار خشم و فساد و کشتار و ویران‌گری نشود.

تعالیم زرتشت اعلان مبارزه با سلطه‌گران زورمدار و کاهنان (فقیهان) مردم‌فریب بود، و اعلان پایان همیشگی جهاد دینی بود که به‌عنوان وسیله در دست زورگویان سلطه‌طلب قرار داشت. او بر آن بود که مردم را با آموزشهای درست برای مخالفت با رهبران اقتدارگرا و دنیاطلب آماده سازد و زمینه‌های روی کار آمدن یک نخبهٔ انسان‌دوست پارسای نیک‌اندیش نیک‌کردار را فراهم آورد. چنانکه دیدیم، او در آموزه‌هایش همواره انسان را متوجه ماهیت آزاده و ارادهٔ آزاد خویش می‌کند تا از این‌راه فکر همسانی و برابری و برادری انسانها را در اذهان مردم ریشه‌دار کند. او چندین جا در گاتّه اظهار امیدواری می‌کند که دروغ از جهان برافتد، پیروان دروغ به‌راستی بگردند، و راستی و نیک‌اندیشی همه‌گیر شود؛ زیرا در پرتو راستی و نیک‌اندیشی است که آرامش بر جامعه حاکم خواهد شد و رنجها از میان خواهد رفت و انسانها به آرامش و شادی خواهند رسید.

آنچه که او می‌گفت با روحیهٔ آن بخش از جماعات آریایی که در آینده قوم ایرانی را تشکیل دادند سازگاری داشت؛ و چنانکه دیدیم، در ریگ‌ودا تصریح شده بود که آنها مرد جنگ و ستیز نیستند و جنگ‌افزار ندارند. یعنی بیشینه‌شان مردمی بودند که ذهنیتی صلح‌طلب داشتند. زرتشت از میان چنین مردم صلح‌جوئی برخاسته بود، و هرچند که در آغاز کارش با مقاومت روبه‌رو شد، زیرا برای این مردم سنگین بود که باورهای دیرینهٔ خویش را از دست بدهند و باورهای نوینی بگیرند، ولی از آنجا که آنچه او گفته بود با روحیهٔ اینها سازگار بود به‌زودی تعالیم او در میان همین مردم جا باز کرد.

زرتشت در سالهای فعالیتش مریدان و شاگردان و یاران مخلصی را پرورده بود که یکی از آنها فرَش اُشترَ (فرشوشتر) بود. او یک‌جا فرش اوشتر را می‌ستاید که نیک‌اندیش و خواهان خشنودی اهورمزدا است؛ و از خدا می‌خواهد که پاداش شایسته را در وهشتم مَنیو (ملکوت آسمانها) برای فرش اوشتر و همهٔ کسانی که همچون اویند در نظر بگیرد.<sup>۸۶</sup>

پوروچیستا دختر زرتشت و دو پسر زرتشت، و نیز کسانی دیگر که زرتشت به آنها اشاره کرده ولی نام‌هایشان را نه‌آورده است، نیز از پیروان پرکار و فعالین در راه انتشار تعالیم زرتشت بودند. این شاگردان پس از او سروده‌هایش را کلمه به کلمه و حرف به حرف از بر کردند و مجموع آنها را گاتّه نام دادند. این سروده‌های انسان‌ساز در نسلهای بعدی گوش شنوای بسیار

یافت؛ شاگردان زرتشت در طی نسلهای متوالی شاگردانی را پروردند که تبلیغ گرانِ تعالیم او شدند و گائته‌های (سروده‌های) او را حفظ کردند تا سینه به سینه به نسلهای بعدی منتقل کنند. در وندیداد، از سرزمینهای آریایی که مردمش پیرو دین زرتشت‌اند چنین یاد شده است: سغدیانَه، باختریَه، مرغیانَه، هریو، هنتومنت، وای‌گرتَه، اورو، هیرکانیه، هرخوتیه، رَغَه، نیسیاه، چهر، ورنَه، ورنَه، رَنگَه. این سرزمینها نیمه شرقی فلات ایران را شامل می‌شود. برخی از این نامها تا زمان هخامنشی به کلی تغییرشکل یافته بوده‌اند، به گونه‌ئی که ما نمی‌دانیم چهر، ورنه، وای‌گرتَه، اورو، رَنگَه نام چه سرزمینهایی است. هنتومنت نیز تا زمان هخامنشی درنگیانَه شده بوده، و بعدها که توسط دو شاخه از سکه‌های مهاجر تصرف شد نام سکستان و زاوُلستان گرفت. سغد و بلخ و مرو و هرات و گرگان و رُخَد و نیسا تا سده‌های نخستین دوران اسلامی نامهایشان را حفظ کردند.

چنانکه می‌بینیم، در زمان تدوین این نوشته‌ها هنوز نامی از ماد و پارس و پارت در میان نیست؛ و معلوم می‌شود که دست‌کم در اوائل هزاره پیش از مسیح و چندی پیش از پیدایش پادشاهی ماد نوشته شده است.

شکی نیست که موضوع سعادت جاوید اخروی که محور تعالیم زرتشت را تشکیل می‌داد مهم‌ترین نقش را در جذب توده‌های ایرانی به تعالیم او داشته است. انسان از مرگ می‌هراسد و نمی‌خواهد باور کند که همه آرزوهایش با مردنش برباد می‌رود. همه تلاش انسان در زندگیش به خاطر دستیابی به خوشبختی است و همه‌کس آرزومند رسیدن به آنست. ولی مرگ نقطه پایان تلاش او است. در تعالیم زرتشت بارها و بارها بر پاداش و کیفر اخروی تأکید رفته، و گفته شده که رنج ابدی برای پیروان دروغ و شادی ابدی برای پیروان راستی است. همین جنبه از تعالیم زرتشت راز موفقیت تعالیم او در طی سده‌های پس از او بود. نوادگان همان کاویان و کرپنها و اوسیجها که مخالفان سرسخت او بودند، و همان «رمه‌ها»ی مردمی که به گفته او از آنها تبعیت می‌کردند، چونکه تعالیم او را موافق سرشت خویش یافتند به مرور زمان به حقانیت او و راهش گردن نهادند و او را رهبر نجاتبخش خویش دانستند؛ به گونه‌ئی که تا سده ششم پم دین ایرانی بر پایه بخشهای اساسی تعالیم زرتشت استوار بود؛ و وقتی شاهنشاهی هخامنشی تشکیل شد دین زرتشت دین سراسری در ایران بود و بیشینه ایرانیان خودشان را مَرَدایسن (ستایندگان مَزدا) و پیرو تعالیم زرتشت می‌دانستند و دستورهایی که در گائته‌ی زرتشت آمده بود را سرلوحه پندار و گفتار و رفتار خودشان قرار می‌دادند. از آن زمان سه اصل دین زرتشت که «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» بود در میان همه جماعاتی که

قوم بزرگ ایرانی را تشکیل می‌دادند پذیرفته شد و برای همیشه در باور ایرانیان ماند. ایرانیان درون فلات ایران که به تعالیم زرتشت می‌گرویدند بسیاری از باورهای دینی کهن خود را حفظ کردند و با تعالیم زرتشت درآمیختند و به زرتشت مُنْتَسَب کردند. این دین که مایه‌های اصلیش را از تعالیم زرتشت گرفته بود، شاخ و بالش را عناصر عقیدتی ادیان کهن آریایی (ایرانی) تشکیل می‌داد. «مغان» که در آینده (از زمان شاهنشاهی ماد به بعد) رهبران دینی ایرانیان شدند به مرور زمان آموزشهای تازه‌ئی که از رسوم دینی کهن ایرانی برخاسته بود بر تعالیم زرتشت افزودند و به مزدایسنه غنا بخشیدند. آموزشهای مغان که به زرتشت منسوب می‌شد و تعالیم آسمانی تلقی می‌گردید به تدریج به تعالیم زرتشت افزوده شد، و یک مجموعه واحدی را به وجود آورد که اَپَستاک (یعنی اصول) نامیده شد. اَپستاک که در نسلهای آینده در گویشهای ایرانی به اشکال اَبستا و اویستا و اوستا تلفظ شد، اساس دین ایرانی را تشکیل داد و کتاب مقدس ایرانیان در طول تاریخ شد. دینی که به زرتشت منسوب بود نیز در همه جای فلات ایران نام دَینِ مَزْدایَسَنَه گرفت.